

تشکیل حزب کارگر
سوسیال دموکرات روسیه

پیدایش فراکسیون
بلشویکها و منشویکها در داخل حزب

﴿۴﴾

* چه باید کرد؟

* در پائیز ۱۹۰۱- فوریه ۱۹۰۲ برشته تحریر در آمد.

نخستین بار در ماه مارس سال ۱۹۰۲ بصورت کتاب جداگانه ای بطبع رسید.
و. ای لنین. کلیات، چاپ چهارم روسی، جلد ۵، ص ۳۱۹-۴۹۴.

* از: آثار منتخب لنین

* در یک جلد

* تجدید چاپ سال ۱۳۵۳ - ۱۹۷۴

* از انتشارات سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور

* بازنویس: حجت برزگر

* تاریخ: ۱۹/۱۰/۱۳۸۳ (۲۰۰۵/۰۱/۰۸ میلادی)

* آدرس تماس با اتحادیه مارکسیستها از طریق پست الکترونیکی: nasim@comhem.se

فهرست

صفحه

۳	۴. <u>خرده کاری اکونومیستها و سازمان انقلابیون</u>
۳	الف) خرده کاری چیست؟
۶	ب) خرده کاری و اکونومیسم
۱۲	ج) سازمان کارگران و سازمان انقلابیون
۲۵	د) دامنه فعالیت سازمانی
۲۹	ه) سازمان «توطئه چینی» و «دموکراتیسم»
۳۶	و) کار محلی و کار مربوط به سراسر روسیه

* زیرنویس ها

* توضیحات

خرده کاری اکونومیستها و سازمان انقلابیون

ادعاهای «رابوچیه دلو» که مافوق آنها را مورد بررسی قرار دادیم و حاکی از اینست که مبارزه اکنون اینستکه به همان مبارزه اقتصادی جنبه سیاسی بدهیم و غیره، نشان میدهد که دائره فهم «رابوچیه دلو» نه فقط در مورد وظایف سیاسی بلکه در مورد وظایف سازمانی ما نیز محدود است. برای «مبارزه اقتصادی علیه کارفرمایان و حکومت» هیچ احتیاجی به ایجاد یک سازمان در یک حمله مشترکی گرد آورد، یعنی سازمانی که از انقلابیون حرفه ای متشکل شده و از طرف پیشوایان حقیقی سیاسی تمام مردم رهبری شود، نیست و بنابراین چنین سازمانی بر پایه مبارزه مزبور اصولاً نمیتواند هم بوجود آید. علت آنها واضح است. چگونگی سازمان هر مؤسسه ایرا طبیعتاً و ناگزیر مضمون فعالیت آن مؤسسه معین میکند. بنابراین «رابوچیه دلو»، با ادعاهای مشروحه فوق خود، نه تنها محدودیت فعالیت سیاسی بلکه محدودیت کار سازمانی را هم تقدیس و به آن صورت قانونی میدهد. در این مورد هم، مانند همیشه، «رابوچیه دلو» ارگانی است که آگاهی وی در مقابل جریان خودبخودی سپر می اندازد. و حال آنکه کرنش در برابر آن شکلهای سازمان که خودبخودی بوجود می آید و عدم درک اینموضوع که کار سازمانی ما چقدر محدود و بدوی است و تا چه اندازه ما در این رشته مهم «خرده کار» هستیم، - بنظر من بیماری حقیقی جنبش ما است. البته بخودی خود معلوم است که این - بیماری انحطاط نبوده بلکه بیماری رشد است. ولی بخصوص الان که میتوان گفت موج قهر و غضب خودبخودی، ما را که رهبر و سازمان دهندگان جنبش هستیم به کام خود می کشد - بخصوص در این موقع لازم است که علیه هرگونه دفاع از عقب ماندگی و علیه هرگونه صورت قانونی دادن به محدودیت موجوده در این رشته بطور آشتی ناپذیری مبارزه نمائیم و بخصوص لازمست در هر فردی که در فعالیت عملی شرکت دارد، یا همینقدر در صدد شرکت در آنست، روح عدم رضایت از این خرده کاری را که در بین ما رایج است برانگیخت و عزم راسخ برای رهائی از آن را بوجود آورد.

الف) خرده کاری چیست؟

سعی میکنیم به این پرسش بوسیله تصویر کوچکی از فعالیت یکی از محفل های تیپیک سوسیال دموکراتیک سالهای ۱۸۹۴-۱۹۰۱ پاسخ دهیم. ما به شیفته شدن همگانی محصلین این دوره نسبت به مارکسیسم اشاره کرده ایم. البته این شیفتگی تنها متوجه مارکسیسم بمشابه یک

تئوری نبوده و حتی میتوان گفت که بیشتر متوجه پاسخ به پرسش «چه باید کرد؟» و دعوت به لشکرکشی علیه دشمن بوده است تا مارکسیسم. این سپاهیان تازه رسیده با مهمات و تدارکی که به طرز حیرت انگیزی بدوی بود به یورش می ریفتند. در اکثر اوقات حتی تقریباً هیچگونه مهمات و هیچگونه تدارکاتی در کار نبود. آنها مانند دهقانی که از پشت گاو آهن آمده باشد فقط چماق بدست بجنگ میرفتند. یک محفل دانشجویی، بدون داشتن هیچگونه رابطه با کارکنان سابقه دار جنبش، بدون داشتن هیچگونه رابطه با محافل نقاط دیگر، یا حتی سایر قسمتهای شهر (و یا مدارس دیگر)، بدون هیچگونه سازمان دادن به قسمتهای مختلف فعالیت انقلابی، بدون داشتن هیچگونه نقشه مرتب فعالیت برای یک مدت نسبتاً طولانی، — با کارگران رابطه برقرار نموده و به کار اقدام مینماید. محفل رفته رفته دامنه ترویج و تبلیغ را وسیع تر میکند و بمناسبت همین واقعیت پدید آمدن خود حسن توجه قشرهای نسبتاً وسیع کارگران و حسن توجه قسمتی از جامعه تحصیل کرده را که به «کمیته» پول رسانده و دائماً دسته های جدیدی از جوانان را در اختیار آن میگذارند جلب می نماید. نفوذ و اعتبار کمیته (یا اتحاد مبارزه) بالا میرود، دامنه فعالیت آن وسیع میشود و کمیته این فعالیت را کاملاً بطور خودبخودی توسعه میدهد: همان اشخاصی که یک سال یا چند ماه پیش از این در محفلهای دانشجویان سخن میگفتند و مسئله: «کجا باید رفت؟» را حل میکردند. آنهائیکه با کارگران ارتباط برقرار نموده و اوراقی تهیه و نشر مینمودند حالا با دسته های دیگر انقلابیون ارتباط برقرار میکنند، مطبوعاتی بدست میآورند، دست بکار نشر روزنامه محلی میشوند، از تشکیل نمایشها سخن بمیان می آورند و سرانجام به عملیات جنگی آشکار میپردازند (و این عملیات جنگی آشکار هم ممکن است، باقتضای موقع یا نخستین ورقه تبلیغاتی باشد، یا نخستین شماره روزنامه و یا نخستین نمایش). و معمولاً از همان آغاز شروع این عملیات بلافاصله کار بناکامی کامل میگیرید. علت ناکامی فوری و کامل آن هم اینستکه عملیات جنگی مذکور نتیجه نقشه نئی منظم برای یک مبارزه طولانی و سرسخت نیست که قبلاً بر آورد و بتدریج تهیه شده باشد بلکه صرفاً نتیجه رشد خود بخودی کاری بوده که طبق سنن موجوده در محفلهای انجام میشده است؛ و نیز علت آن اینستکه بالطبع پلیس تقریباً همیشه همه فعالین عمده جنبش محلی را که از همان زمان دانشجویی خود را «شناسانده بودند» میشناخت و فقط در انتظار لحظه کاملاً مناسب برای بدام انداختن آنان بود و برای آنکه *corpus delicti* * * * پرونده جرم. مترجم. * محسوسی در دست داشته باشد عمده به محفل فرصت میداد تا بقدر کفایت رشد نموده دامنه کار خود را توسعه دهد و همیشه چند نفر از اشخاصی را که بحالشان وقوف داشت «بعنوان کبوتر پرقیچی» (این اصطلاح تکنیکی است و بطوریکه من اطلاع دارم هم از طرف ما و هم از طرف ژاندارمها استعمال میشود) عمده باقی میگذاشت. چنین جنگی را نمیتوان با لشکرکشی دهقانان چماق بدست بر ضد ارتش امروزی مقایسه نمود. و فقط باید از

جان سختی جنبشی تعجب نمود که، با وجود یک چنین فقدان کامل آمادگی در مبارزینش معهدا وسعت می یافت و رشد میکرد و پیروزی هائی بدست می آورد. درست است که از نظر تاریخی، بدوی بودن مهمات جنگی در آغاز نه تنها ناگزیر بلکه، بمنزله یکی از شرایط جلب وسیع افراد جنگی، مشروع هم بود. اما همینکه عملیات جدی جنگی آغاز شد (در واقع نیز این عملیات از اعتصابات تابستان سال ۱۸۹۶ شروع شده بود) نواقص سازمان جنگی ما رفته رفته بطور قویتری محسوس گردید. حکومت که در اوایل کار سراسیمه شده و یک رشته خطاهائی مرتکب گشت (از قبیل پیام به جامعه و توصیف تبه کاریهای سوسیالیستها و یا تبعید کارگران از پایتخت به مراکز صنعتی شهرستانها)، بزودی خود را با شرایط نوین مبارزه سازگار نمود و توانست دسته های فتنه انگیز و جاسوس و ژندارم خود را، که با کامل ترین وسائل مجهز شده بودند، در جاهای لازم بگمارد. تالانها چنان زود بزود تکرار میشد و چنان توده وسیعی از افراد را فرا میگرفت و طوری محفلهای محلی را از بین میبرد که توده کارگر به تمام معنی کلیه رهبران خویش را از دست میداد، جنبش بطور غیر قابل تصویری جنبه جهش مانندی بخود میگرفت و هیچگونه ادامه کاری و ارتباطی نمیتوانست در کار برقرار شود. پراکندگی حیرت انگیز میان فعالین محلی، تصادفی بودن ترکیب محفل ها، عدم آمادگی و نزدیک بینی در مسائل تئوری، سیاسی و سازمانی نتایج ناگزیر شرایط مشروحه فوق بود. کار بجائی رسید که کارگران در پاره ای نقاط، بعلت عدم وجود مقاومت و نبودن پنهانکاری کافی در بین ما، اعتمادشان از روشنفکران سلب میشد، از آنها دوری میجویند و میگویند: روشنفکران با ناسنجیدگی زیاده از حدی کارها را خراب میکنند!

هر کس که اندک آشنائی با جنبش داشته باشد میداند که کلیه سوسیال دموکراتهای فکور، رفته رفته حس میکردند که این خرده کاری بمنزله یک بیماری است. و برای اینکه خواننده نا آشنا هم گمان نبرد که ما بطور مصنوعی برای جنبش مرحله مخصوص یا بیماری مخصوصی را «اختراع میکنیم»، - به گواهی که یکبار در فوق بوی اشاره شد مراجعه مینمائیم. امیدواریم شاهد مثال طویلی که می آوریم موجب ملالت خاطر نشود.

ب - اف در شماره ۶ «رابوچیه دلو» مینویسد: «هر آینه انتقال تدریجی به فعالیت عملی وسیعتر، که با آن دوره انتقالی همگانی که اکنون جنبش کارگری روس آنرا از سر میگذراند، دارای ارتباط مستقیم است، یکی از خصائل مشخصه محسوب شود... خصلت دیگری هم در مکانیسم عمومی انقلاب کارگری روس وجود دارد که آن نیز کمتر از این جلب نظر نمیکند. منظور ما عدم تکافوی عمومی نیروهای انقلابی قادر بعمل است * (* تکیه روی کلمات همه جا از ما است.) که نه تنها در پتربورگ بلکه در سراسر روسیه نیز احساس میشود. با وجود رونق عمومی جنبش کارگری، با وجود تکامل عمومی توده کارگر، باوجود روزافزون شدن اعتصابات، با وجود مبارزه توده ای بیش از پیش آشکار کارگران که پیگردهای حکومت، زندان، بازداشت و تبعید و اخراجها

را شدیدتر میسازد، مع الوصف این عدم تکافوی نیروئی که دارای کیفیت انقلابی باشد بیش از پیش، مشهود میگردد و بدون شبهه در عمق و جنبه عمومی جنبش بی تأثیر نماند. بسیاری از اعتصابات بدون تأثیر مستقیم و نیرومند سازمانهای انقلابی جریان می یابند... عدم تکافوی اوراق تبلیغاتی و مطبوعات غیر علنی محسوس است... محفلهای کارگری بدون مبلغ می مانند... در عین حال یک نیازمندی دائمی به پول احساس میشود. خلاصه کلام اینکه رشد جنبش کارگری بر رشد و تکامل سازمانهای انقلابی پیشی میگیرد. تعداد موجوده انقلابیونی که وارد عمل هستند فوق العاده کمتر از آنند که بتوانند در میان تمام توده کارگری که بهیجان آمده چنان نفوذ نمایند که تمام این هیجانات اقلاناً رنگ هم آهنگی و تشکل بدهند... محفل های جدا جدا و انقلابیون متفرق گرد آورده نشده اند، متحد نیستند و یک سازمان واحد، قوی و با انضباطی را، که قسمتهایش از روی نقشه تکمیل شده باشند، تشکیل نمیدهند... سپس نویسنده پس از تذکر اینکه پیدایش محفلهای جدید بجای محفلهای شکست خورده «فقط قابلیت حیات جنبش را ثابت مینماید... ولی هنوز وجود عده کافی از افراد انقلابی کاملاً شایسته را نشان نمیدهد»، گفته خود را چنین خاتمه میدهد: «عدم آمادگی عملی انقلابیون پتربورگ در نتایج کار آنها نیز منعکس است. دادرسی های اخیر بویژه دادرسیهای گروه «خود آزادی» و گروه «مبارزه کار برضد سرمایه» بطور واضح نشان داد که مبلغ جوانی که با شرایط کار و بالنتیجه با شرایط تبلیغات در یک کارخانه معینی آشنائی کامل ندارد و اصول پنهانکاری را نمیداند و فقط نظریات کلی سوسیال دموکراسی را فرا گرفته است» (آیا فرا گرفته است؟) «فقط میتواند در حدود ۴، ۵، ۶، ماهی کار کند. سپس بازداشت پیش می آید و از پی آن هم اغلب همه سازمان یا هیچ نباشد یک قسمت آن تارومار میشود. سؤال میشود که آیا برای یک گروهی که مدت موجودیتش ماه شمار است فعالیت موفقیت آمیز و ثمربخش ممکن خواهد بود؟.. بدیهیست که نواقص سازمانهای موجوده را نمیتوان تماماً بحساب دوره انتقالی آورد... بدیهیست که کمیت و بویژه کیفیت ترکیب سازمانهایی که وارد عمل هستند در اینجا نقش کم اهمیتی را بازی نمیکند و نخستین وظیفه سوسیال دموکراتهای ما... باید عبارت باشد از اتحاد واقعی سازمانها و ضمناً انتخاب دقیق اعضاء».

ب) خرده کاری و اکونومیسم

ما اکنون باید در مسئله ای مکث نمائیم، که دیگر قطعاً به فکر هر خواننده ای خطور کرده است و آن اینکه آیا میتوان این خرده کاری را که بمنزله بیماری رشد و مختص تمام جنبش است، با اکونومیسم که بمنزله یکی از جریانهای سوسیال دموکراسی روس میباشد مربوط ساخت؟ آری

بعقیده ما میتوان زیرا عدم آمادگی عملی، و ندانم کاری در کار سازمانی در حقیقت برای همه ما و از آنجمله برای کسانی هم که از همان اول بدون انحراف از نقطه نظر مارکسیسم انقلابی پیروی میکردند عمومیت دارد. البته برای این عدم آمادگی بخودی خود هیچکس نمیتوانست آنها را که وارد عمل هستند متهم نماید. ولی مفهوم «خرده کاری» غیر از عدم آمادگی چیز دیگری هم در بر دارد و آن عبارتست از بطور کلی محدود بودن تمام دامنه فعالیت انقلابی، پی نبردن باین نکته که با وجود یک چنین محدودیتی از انقلابیون هم سازمان خوبی نمیتواند بوجود آید، و بالاخره – که عمده مطلب هم اینجا است – کوشش برای تبرئه این محدودیت و در آوردن آن بصورت یک «تئوری» مخصوص یعنی در این رشته هم سر فرود آوردن در برابر جریان خودبخودی. همینقدر که اینگونه کوششها به میان آمده است، دیگر شکی باقی نمیماند که خرده کاری با اکونومیسم مربوط است و هر آینه ما دامن خود را از چنگ اکونومیسم بطور کلی (یعنی از درک محدود تئوری مارکسیسم و نقش سوسیال دموکراسی و وظایف سیاسی آن) رها نکنیم از محدودیت دامنه فعالیت سازمانی خویش نیز نمیتوانیم رهائی یابیم. و اما این کوششها در دو جهت آشکار گردید. عده ای شروع به گفتن این نکته کردند که خود توده کارگر هنوز نظیر اینگونه وظایف سیاسی و جنگی دامنه داری را که انقلابیون به وی «تحمیل میکنند» به میان نکشیده است و باید هنوز در راه نزدیک ترین خواست های سیاسی، مبارزه نماید و «علیه کارفرمایان و حکومت مبارزه اقتصادی (۵۹*) کند» (برای این مبارزه ای هم که میتواند در «دسترس» جنبش توده ای قرار گیرد طبیعتاً سازمانی مناسب است که بتواند در «دسترس» ناآماده ترین جوانان نیز قرار گیرد). عده دیگری، که از هر گونه «شیوه تدریج کاری» دورند، شروع به گفتن این نکته نمودند که: «انجام انقلاب سیاسی» ممکن است و باید آنرا انجام داد، ولی برای اینکار هیچ احتیاجی به ایجاد یک سازمان پروپا قرص انقلابیون، که پرولتاریا را برای مبارزه استوار و سرسخت پرورش دهد، نیست؛ برای این کار کافیست که همه ما چماقی را که با آن آشنا هستیم و در «دسترس» است به کف گیریم. اگر بخواهیم بدون تلویح و اشاره صحبت کرده باشیم باید اینطور گفت: ما باید اعتصاب عمومی برپا کنیم (۶۰*) و یا اینکه جریان «پژمرده و خمود» جنبش کارگری را بوسیله «ترور تهییج کننده» (۶۱*) بیدار کنیم. هر دوی این خط مشی ها، یعنی هم اپورتونیستها و هم «انقلابی ها» در برابر خرده کاری، که اکنون رایج است، سپر می اندازند و به امکان خلاصی از آن اطمینان ندارند و نخستین و ضروری ترین وظیفه عملی ما را که عبارت است از: ایجاد سازمانی از انقلابیونی که قادر به تأمین انرژی، پایداری و ادامه کاری در مبارزه سیاسی باشد – درک نمیکنند.

ما، هم اکنون سخنان ب – اف را راجع به اینکه «رشد جنبش کارگری بر رشد و تکامل سازمانهای انقلابی پیشی میگیرد» نقل نمودیم. این «اطلاع گرانبهای یک نفر ناظر نزدیک»

(اظهار نظر روزنامه «رابوچیه دلو» در باره مقاله ب. - اف) برای ما دارای دو نوع ارزش است. از طرفی این اطلاع نشان میدهد که ما حق داشتیم علت اساسی بحران امروزه سوسیال دموکراسی روس را در عقب ماندگی رهبران («ایدئولوگها»، انقلابیون و سوسیال دموکراتها) از جنبش خودبخودی توده ها بدانیم. از طرف دیگر این اطلاع نشان میدهد که همه این قضاوتهای نویسندهگان نامه اکونومیستی (در شماره ۱۲ «ایسکرا») یعنی ب. کریچفسکی و مارتینف در باره خطر مبالغه در کاهش اهمیت عنصر خود بخودی و مبارزه روزمره عادی و تاکتیک پروسه و غیره همانا عبارت است از ستایش و دفاع از خرده کاری. این اشخاص که نمیتوانند واژه «تئورسین» را بدون آنکه روی را بعلامت تحقیر ترش نمایند بر زبان رانند و کرنش خود را در برابر عدم آمادگی و عقب ماندگی در کارهای روزمره زندگی «شم زندگی» می نامند و در عمل نشان میدهند که نزدیکترین وظایف عملی ما را نفهمیده اند، به اشخاص عقب مانده فریاد میزنند: پا بگیرید! جلو نرفتید! به اشخاصی که از نقصان انرژی و ابتکار در فعالیت سازمانی و نقصان «نقشه» برای کار دامنہ دار و جسورانه در زحمتند فریاد می زنند «تاکتیک تابع پروسه است!» گناه اساسی ما اینست که وظایف سیاسی و تشکیلاتی را تا درجه منافع نزدیک «محسوس» و «مشخص» مبارزه روزمره اقتصادی تنزل میدهیم - و آنوقت برای ما غزلخوانی میکنند که: به همان مبارزه اقتصادی باید جنبه سیاسی داد! بار دیگر میگوئیم: که این عیناً همان «شم زندگی» است که پهلوان یک افسانه توده ئی در موقع مشاهده مراسم تشییع جنازه بروز میداد و فریاد میکشید: «خداوند بکارتان برکت بدهد و هر چه ببرید تمام نشود».

بخاطر بیاورید که با چه تکبر بی نظیر و در حقیقت خودپسندانه این خردمندان به پلخانف تعلیم میدادند که: «وظایف سیاسی بمعنای واقعی و عملی این کلمه، یعنی بمعنای مبارزه عملی معقول و موفقیت آمیز در راه خواست های سیاسی بطور کلی (sic!) برای محفل های کارگری قابل درک نیست» («پاسخ هیئت تحریریه روزنامه «رابوچیه دلو»» ص ۲۴). محفل داریم تا محفل، آقایان! محفل «خرده کاران» مادام که به خرده کاری خود پی نبرده و گریبان خود را از آن رها نکرده باشد، البته قادر بدرک وظایف سیاسی نیست. و اگر این خرده کاران علاوه بر آن شیفته خرده کاری خویش هم باشند، اگر اینان واژه «عملی» را حتماً با حروف درشت مینویسند و تصور میکنند که عملی بودن مستلزم آن است که وظایف ما تا سطح فهم عقب مانده ترین قشرهای توده تنزل یابد، - در اینصورت بدیهیست که این خرده کاران راه امیدی باقی نمیگذارند و واقعاً هم برای آنها وظایف سیاسی عموماً غیر قابل درک است. ولی برای محفل برجستگانی از قبیل الکسیوف و میشکین، خالتورین و ژلیابوف وظایف سیاسی، به تمام معنای واقعی این کلمه، به این دلیل و تا آنجا که مواعظ آتشین آنها در میان توده ای که بخودی خود بیدار میشود، انعکاس می یابد و انرژی طبقه انقلابی دستیار و پشتیبان انرژی آنها است قابل درک است. پلخانف هزار بار حق

داشت وقتیکه نه فقط این طبقه انقلابی را نشان داد، نه فقط ناگزیر و حتمی بودن بیداری خودبخودی آنرا ثابت نمود، بلکه علاوه بر آن در مقابل «محفلهای کارگری» یک وظیفه عالی بزرگ سیاسی هم قرار داد. اما شما برای این به جنبش توده ای که از آزمون بوجود آمده استناد می نمائید که این وظیفه را خوار کنید، و برای آنکه انرژی و دامنه فعالیت «محفلهای کارگری» را محدود سازید. آیا این بجز شیفتگی یکنفر خرده کار به خرده کاری خود معنای دیگری هم دارد؟ شما به این میباید که اهل عملید اما واقعیتی را که بر هر پراتیسیسین روس معلوم است نمی بینید، نمی بینید که نه فقط انرژی یک محفل بلکه حتی انرژی یک شخص جداگانه نیز قادر است چه اعجازی در کار انقلابی بروز دهد. یا شاید شما خیال میکنید که در جنبش ما نمیتوانند برجستگی مانند آنهاییکه در سالهای ۷۰ سده گذشته بودند وجود داشته باشند؟ چرا نمیتوانند؟ چونکه آمادگی ما کم است؟ ولی ما داریم آماده میشویم، به آماده شدن ادامه میدهیم و آماده خواهیم شد! راست است که سطح آب را کد «مبارزه اقتصادی علیه کارفرمایان و حکومت» را در کشور ما بدبختانه خزه گرفته و اشخاصی پیدا شده اند که در پیشگاه جریان خودبخودی زانو زده جبهه بزمین میسایند و (بقول پلخانف) با تکریم تمام «قفای» پرولتاریای روس را نظاره مینمایند. ولی ما قدرت اینرا داریم که خود را از این خزه رها سازیم. بخصوص همین اکنون انقلابی روس یعنی آنکسی که تئوری حقیقتاً انقلابی رهنمون اوست، با اتکاء به طبقه ایکه حقیقتاً انقلابی و خود بخود در حال بیدار شدن است، میتواند بالاخره – بالاخره! – کاملاً قد برافراشته و تمام زور پهلوانی خود را بکار اندازد. فقط چیزی که برای این کار لازم است اینست که در میان توده پراتیسیسین ها و توده کثیرالعهده تر از افرادی که از همان نیمکت مدرسه در آرزوی عمل بوده اند هرگونه قصد خوار شمردن وظایف سیاسی و دامنه کار سازمانی ما مورد استهزاء و تحقیر قرار گیرد. و خاطر جمع باشید، آقایان که ما به این منظور خواهیم رسید؟

در مقاله «از چه باید شروع کرد؟» من علیه «رابوچیه دلو» چنین نوشته بودم: «ممکن است انسان در ظرف ۲۴ ساعت تاکتیک تبلیغات خود را در مورد فلان مسئله بخصوص و یا تاکتیک خود را در مورد اجرای فلان جزء از کارهای سازمانی حزبی تغییر دهد، ولی اگر کسی در مورد این مسئله که آیا لازم است بطور کلی و برای همیشه و بدون چون و چرا یک سازمان پیکارجو و تبلیغات سیاسی در میان توده وجود داشته باشد یا نه، نظر خود را نه تنها در ظرف ۲۴ ساعت بلکه حتی در ظرف ۲۴ ماه هم تغییر دهد، بدون شک فاقد هرگونه پایه اصولی است» (۶۲*).

«رابوچیه دلو» چنین جواب میدهد: «این اتهام «ایسکرا» که یگانه اتهامی است که دعوی واقعیت دارد، دارای هیچگونه اساسی نیست. خوانندگان «رابوچیه دلو» بخوبی میدانند که ما از همان بدو امر بدون اینکه منتظر پیدایش «ایسکرا» بشویم نه فقط به تبلیغات سیاسی دعوت مینمودیم...» (در حالیکه میگفتید که نه فقط برای محافل کارگری «بلکه برای جنبش توده ای کارگران هم

میسر نیست نخستین وظیفه سیاسی خود را سرنگون کردن حکومت مطلقه قرار دهند» و فقط میتوانند مبارزه برای نزدیکترین خواست های سیاسی را وظیفه خود بدانند و نیز «نزدیکترین خواست های سیاسی پس از یک یا حداکثر چند اعتصاب در دسترس توده قرار میگیرد»... «بلکه بوسیله نشریه های خود نیز مطالب تبلیغاتی سوسیال دموکراسی را که جنبه منحصر بفرد داشت از خارجه برای رفقای که در روسیه فعالیت میکردند میرساندیم»... (ضمناً در این مطالب منحصر بفرد نه تنها وسیع ترین تبلیغات سیاسی را فقط در زمینه مبارزه اقتصادی می نمودید بلکه کار را بجائی رسانده بودید که این تبلیغات محدود را «از همه وسیعتر قابل استفاده» میدانستید. آقایان آیا شما متوجه نیستید که اصولاً همین استدلال شما – در شرایط شیوع مطالب منحصر بفردی از این نوع – لزوم پیدایش «ایسکرا» و لزوم مبارزه «ایسکرا» را علیه «رابوچیه دلو» به ثبوت میرساند؟... «از طرف دیگر فعالیت نشریاتی ما عملاً زمینه وحدت تاکتیکی حزب»... (وحدت اعتقاد به آنکه تاکتیک عبارتست از پروسه رشد وظایف حزبی که با حزب در حال رشد است؟ وحدت گرانبھائی است!)... «و بدینوسیله امکان ایجاد «سازمان پیکارجوئی» را فراهم میساخت که برای ایجاد آن اتحادیه تمام آن چه را که بطور کلی برای یک سازمان مقیم خارجه میسر است انجام میداد» («رابوچیه دلو» شماره ۱۰ ص ۱۵). این یک کوشش بیهوده ایست که برای خلط مبحث و فرار میشود! اینکه شما هر چه برایتان میسر بود کرده اید من هرگز در فکر انکارش نبوده ام. ولی من مدعی بوده و هستم که فهم کوتاه بین شما دائرة «میسر» را محدود میکند. این خنده آور است که انسان در باره «سازمان پیکارجوئی» صحبت کند که کارش مبارزه در راه «نزدیکترین خواست های سیاسی» و یا «مبارزه اقتصادی علیه کارفرمایان و حکومت» باشد.

ولی اگر خواننده میخواهد شاهکارهای دل بستگی و عشق «اکونومیستی» را به خرده کاری به بیند، در اینصورت بدیهیست که باید توجه خود را از «رابوچیه دلو»ی اکلکتیک و ناستوار بسوی «رابوچایا میسل» ثابت قدم و با عزم معطوف نماید. ر. م. در صفحه ۱۳ «ضمیمه جداگانه» نوشته بود: «اکنون دو کلمه درباره خود باصطلاح روشنفکران انقلابی بگوئیم. راست است که این روشنفکران انقلابی بارها در عمل نشان دادند که کاملاً آماده اند «با تزاریسم برای نبرد قطعی دست بگریبان شوند». ولی همه بدبختی اینجاست که روشنفکران انقلابی ما، که از طرف پلیس سیاسی بیرحمانه مورد تعقیب هستند، مبارزه علیه این پلیس سیاسی را بمنزله مبارزه سیاسی علیه حکومت مطلقه میدانند. و بهمین جهت هم تاکنون این مسئله که «از کجا باید برای مبارزه علیه حکومت مطلقه نیرو گرفت؟» برای آنان لاینحل مانده است.

آیا براستی، این تحقیر بزرگوارانه ستایشگر (ستایشگر به معنای بد) جنبش خودبخودی نسبت به مبارزه علیه پلیس بیمانند نیست؟ او حاضر است عدم مهارت ما را در پنهانکاری اینطور تبرئه

کند که در شرایط جنبش خودبخودی توده ای در حقیقت مبارزه علیه پلیس سیاسی آنقدرها هم مهم نیست!! بسیار و بسیار کم کسی پیدا خواهد شد که این استنتاج عجیب و غریب را تصدیق کند زیرا مسئله نواقص سازمانهای انقلابی ما بینهایت برای همه دردناک شده است. ولی اگر مثلاً مارتینف استنتاج مذکور را تصدیق نکند علتش فقط آنستکه نمیتواند یا جسارت آنرا ندارد عمق تزه‌های خود را تا آخر به بیند. واقعاً هم مگر «وظیفه ای» نظیر اینکه توده خواست های مشخصی را عرضه دارد، که وعده نتایج محسوسی را بدهد، محتاج باینستکه انسان برای ایجاد یک سازمان مستحکم، متمرکز و پیکارجوی انقلابیون تلاش مخصوصی بخرج دهد؟ مگر این «وظیفه» را آن توده نمی‌داند که هیچ «مبارزه ای علیه پلیس سیاسی» نمیکند انجام نمیدهد؟ از این گذشته: اگر بجز عده معدودی رهبر، آن عده (اکثریت هنگفت) کارگرانی که بهیچوجه قادر به «مبارزه علیه پلیس سیاسی» نیستند در راه این وظیفه مبارزه نمی‌کردند. مگر این وظیفه انجام پذیر بود؟ اینگونه کارگران، افراد متوسط توده، قادرند در اعتصاب، در مبارزه توی خیابانها، برضد پلیس و ارتش انرژی و فداکاری عظیمی از خود نشان دهند، قادرند (و فقط آنها میتوانند) سرنوشت تمام جنبش ما را تعیین کنند، - اما لازمه مبارزه علیه پلیس سیاسی داشتن صفات مخصوصی است، این مبارزه خواستار انقلابیون حرفه ای است. و تلاش ما باید نه فقط این باشد که توده خواست های مشخصی را «پیش بکشد» بلکه علاوه بر آن باید این باشد که توده کارگران بطور روزافزونی از این قبیل انقلابیون حرفه ای نیز «پیش بکشد». بدینطریق ما اکنون به مسئله تناسب بین سازمان انقلابیون حرفه ای و جنبش صددرصد کارگری رسیدیم. این مسئله، که در مطبوعات کم انعکاس یافته است، ما «سیاسیون» را خیلی به گفتگو و مباحثات با رفقای کم و بیش متمایل به اکونومیسم مشغول کرده بود. در پیرامون این مسئله بویژه لازمست کمی صحبت شود. ولی قبلاً باید، با یک شاهد مثال دیگر، استدلال تز خود را در باره رابطه خرده کاری با اکونومیسم پایان برسانیم.

آقای N. N. در «پاسخ» خود نوشته بود: «گروه «آزادی کار» خواستار مبارزه مستقیم بر ضد حکومت است بدون اینکه بسنجد که نیروی مادی لازم برای این مبارزه در کجاست و بدون اینکه نشان بدهد طریق این مبارزه کدام است؟». نویسنده که روی کلمات اخیر تکیه نموده است، ملاحظاتی هم در باره کلمه «طریق» ذکر میکند که از این قرار است: «وجود هدفهای پنهانکاری نمیتواند علت و توضیحی برای این کیفیت باشد زیرا در برنامه سخن از توطئه نیست بلکه از جنبش توده ای است. ولی توده نمیتواند از راه های پنهانی برود. مگر اعتصاب پنهانی ممکن است؟ مگر تظاهرات و خواستهای پنهانی ممکن است؟» (ص ۵۹ مجله "Vademecum"). نویسنده کاملاً به این «نیروی مادی» (برپا کنندگان اعتصابات و تظاهرات) و «طریق» مبارزه نزدیک شده ولی با وجود این دچار حیرت پریشانی آوری است زیرا وی در برابر جنبش توده ای «سر فرود

میاورد» یعنی به این جنبش بمثابة چیزیکه ما را از فعالیت انقلابی خود رهائی میبخشد مینگرد نه بمثابة چیزیکه باید فعالیت انقلابی ما را تشویق نماید و آنرا به پیش راند. اعتصاب پنهانی – برای شرکت کنندگان آن و برای اشخاصی که مستقیماً با آن در تماس میباشند – غیر ممکن است. اما برای توده کارگران روس این اعتصاب ممکن است «پنهانی» بماند (و اغلب هم میماند)، زیرا حکومت تلاش میکند که هرگونه رابطه ای را با اعتصابیون قطع نماید، میکوشد هرگونه انتشار خبری را در باره اعتصاب غیر ممکن سازد. اینجاست که «مبارزه» مخصوصی «علیه پلیس سیاسی» لازمست، مبارزه ای که هرگز همان توده وسیعی که در اعتصاب شرکت مینماید نخواهد توانست فعالانه انجام دهد. سازمان این مبارزه را باید اشخاصی که بطور حرفه ای به فعالیت انقلابی مشغول هستند «طبق تمام قواعد فن» فراهم آورند. لزوم فراهم نمودن سازمان این مبارزه از اینکه اکنون توده خودبخود به مبارزه جلب میشود کمتر نشده است. برعکس، در نتیجه این امر، سازمان لازمتر میشود، زیرا اگر ما سوسیالیستها نتوانیم مانع این شویم که پلیس هرگونه اعتصاب و هرگونه تظاهراتی را مخفی سازد (و گاهی خودمان نیز آنرا بطور مخفی آماده نکنیم) در اینصورت در پیشگاه توده وظایف مستقیم خویش را انجام نداده ایم. و اما ما قادر بانجام اینکار هستیم زیرا توده ای که خود بخود بیدار میگردد از صفوف خود نیز به تعداد روزافزونی «انقلابیون حرفه ای» بیرون خواهد داد (بشرط اینکه ما بفرکر این نیفتیم که با آهنگ های مختلف کارگران را دعوت به درجا زدن نمائیم).

ج) سازمان کارگران و سازمان انقلابیون

هرگاه مفهوم مبارزه سیاسی برای سوسیال دموکرات تحت الشعاع مفهوم «مبارزه اقتصادی علیه کارفرمایان و حکومت» قرار گیرد در اینصورت طبعاً باید انتظار داشت که مفهوم «سازمان انقلابیون» هم برای وی کم و بیش تحت الشعاع مفهوم «سازمان کارگران» قرار گیرد. و این قضیه مورد واقعی هم پیدا میکند، بقسمیکه، هنگام سخن درباره سازمان، درست مثل اینستکه ما بزبانهای گوناگون حرف میزنیم. مثلاً هم اکنون صحبت با یک نفر اکونومیست بسیار ثابت عقیده ای را بخاطر دارم که سابقاً موفق به شناسائیش نشده بودم. صحبت به رساله «کی انقلاب سیاسی را انجام خواهد داد؟» کشید و ما هر دو بزودی باین عقیده رسیدیم که نقص عمده این رساله همانا نادیده گرفتن مسئله سازمان است. ما تصور میکردیم که دیگر با یک دیگر همفکریم – ولی... صحبت ادامه پیدا میکند و معلوم میشود که نظر ما با یکدیگر متفاوتست. همصحت من مؤلف را متهم میسازد که موضوع صندوقهای اعتصابی، انجمن های تعاونی و امثال آن را نادیده گرفته است و حال آنکه نظر من به سازمان انقلابیون بود که برای «عملی نمودن» انقلاب سیاسی

ضرور است. و از آن هنگامی که این اختلاف نظر آشکار شد، — من دیگر بخاطرم ندارم که بطور کلی حتی در یک مسئله اصولی با این اکونومیست توافق نظر حاصل نموده باشم!

سرچشمه اختلافات ما از کجا بود؟ از اینجا که اکونومیستها پیوسته در مسائل سازمانی نیز مانند مسائل سیاسی از سوسیال دموکراتیسم به تردیونیویسم — منحرف میشوند. مبارزه سیاسی سوسیال دموکراسی بمراتب دامنه دارتر و پیچیده تر از مبارزه اقتصادی کارگران علیه کارفرمایان و حکومت است. بهمین ترتیب (و در نتیجه این) هم سازمان حزب انقلابی سوسیال دموکراتیک ناگزیر باید از نوع دیگر و غیر از سازمانی باشد که کارگران برای این مبارزه دارند، سازمان کارگران باید اولاً حرفه ای باشد؛ ثانیاً بقدر ممکن باید دامنه اش وسیع باشد؛ ثالثاً باید حتی المقدور کمتر پنهان باشد (بدیهیست من چه در اینجا و چه پائین تر فقط روسیه استبدادی را در نظر دارم). برعکس، سازمان انقلابیون باید پیش از هر چیز و بطور عمده اشخاصی را دربرگیرد که حرفه آنها فعالیت انقلابی باشد. (بهمین جهت هم من از سازمان انقلابیون صحبت میکنم و منظورم هم انقلابیون سوسیال دموکرات است). در مقابل این علامت که برای همه اعضای چنین سازمانی عمومیت دارد باید هرگونه تفاوت بین کارگران و روشنفکران بکلی زدوده شود، تفاوت حرفه های جداگانه آنها که دیگر جای خود دارد. این سازمان حتماً باید آنقدرها وسیع نباشد و حتی المقدور با پنهانکاری بیشتری فعالیت کند. این وجوه تمایز سه گانه را مورد دقت قرار دهیم.

در کشورهایی که آزادی سیاسی وجود دارد فرق بین سازمان حرفه ای و سیاسی کاملاً روشن است، همانطور که فرق بین تردیونیونها و سوسیال دموکراسی روشن است. مناسبات آخریها با اولیها بدیهیست که در ممالک گوناگون، برحسب شرایط تاریخی و حقوقی و شرایط دیگر، بطور ناگزیر تغییر شکل می یابد. این مناسبات ممکن است کم و بیش نزدیک، پیچیده و غیره باشد (از نقطه نظر ما این مناسبات باید هر قدر ممکن است نزدیک تر و حتی المقدور کمتر پیچیده باشد). لیکن در باره اینکه در کشورهای آزاد سازمان اتحادیه های حرفه ای با سازمان حزب سوسیال دموکرات منطبق شود جای سخنی هم نمیتواند باشد. اما در روسیه در نظر اول ستمگری حکومت مطلقه هرگونه تفاوتی را بین سازمان سوسیال دموکراتیک و اتحادیه کارگری از میان میبرد زیرا هرگونه اتحادیه های کارگری و هرگونه محفلی ممنوع است و نمودار عمده و آلت مبارزه اقتصادی کارگران — یعنی اعتصاب — بطور کلی جنایت (و گاهی هم جنایت سیاسی!) محسوب میشود. بدینطریق شرایط کشور ما از یک طرف فکر کارگران را، که به مبارزه اقتصادی مشغولند، غالباً بسوی مسائل سیاسی «سوق میدهد» و از طرف دیگر فکر سوسیال دموکراتها را به اختلاط تردیونیویسم با سوسیال دموکراتیسم «سوق میدهد» (و هنگامیکه کریچفسکی ها و مارتینف های ما و شرکاء آنها با حرارت از «سوق دادن» نوع اول دم میزنند متوجه «سوق دادن» نوع دوم نیستند). واقعاً هم اشخاصی را در نظر مجسم کنید که ۹۹ صدم وقتشان غرق مبارزه

«اقتصادی علیه کارفرمایان و حکومت» شده است. عده ای از آنها طی تمام دوره فعالیت خود (۶-۴ ماه) یکبار هم فکرشان به مسئله لزوم ایجاد سازمان پیچیده تری از انقلابیون سوق نیافته است؛ عده دیگر آنها شاید فکرشان به نوشته های نسبتاً رائج برنشتینی «سوق می یابد» و از روی آنها ایمان راسخی به اهمیت فوق العاده «سیر پیشرو مبارزه عادی روزمره» پیدا میکند؛ سرانجام شاید دسته سوم آنها هم شیفته این ایده وسوسه انگیز شوند که نمونه جدیدی از «رابطه درونی محکم با مبارزه پرولتاری» یعنی رابطه میان جنبش حرفه ای و سوسیال دموکراتیک را به جهانیان نشان دهند. ممکن است این اشخاص اینطور استدلال نمایند که هر قدر کشور دیرتر پا به عرصه سرمایه داری و بالنتیجه به عرصه جنبش کارگری بگذارد بهمان نسبت سوسیالیستها بیشتر میتوانند در جنبش حرفه ای شرکت جسته و از آن پشتیبانی کنند و بهمان نسبت هم ممکن است و باید اتحادیه های حرفه ای غیر سوسیال دموکراتیک کمتر شود. چنین استدلالی تا اینجا کاملاً صحیح است ولی بدبختی در این است که اشخاص نامبرده از اینهم جلوتر رفته و در آرزوی آمیختن کامل سوسیال دموکراتیسم و تردیونیونیسم هستند ما هم اکنون در مثال «آئین نامه اتحادیه مبارزه سانکت پتربورگ»، خواهیم دید که نظایر این تخیلات در نقشه های سازمانی ما چه انعکاس مضر می یابد.

سازمانهای کارگری مختص مبارزه اقتصادی باید سازمانهای حرفه ای باشند. هر کارگر سوسیال دموکرات باید بقدر امکان باین سازمانها یاری نماید و در آنها بطور فعال کار کند. این درست است. لیکن این بهیچوجه بنفع ما نیست که خواستار آن شویم که اعضای اتحادیه های «صنفی» فقط سوسیال دموکراتها باشند: این امر دائره نفوذ و تأثیر ما را در توده محدود خواهد ساخت. بگذار هر کارگریکه بلزوم اتحاد برای مبارزه علیه کارفرمایان و حکومت پی میبرد در اتحادیه صنفی شرکت نماید. اگر اتحادیه های صنفی همه کسانی را، که فهمشان ولو فقط تا این درجه ابتدائی رسیده باشد، متحد نمیساختند، اگر این اتحادیه های صنفی سازمانهایی بسیار وسیع نبودند، آنوقت خود هدف اتحادیه های صنفی هم غیر قابل حصول میشد. و هر قدر که این سازمانها وسیعتر باشند همانقدر نفوذ و تأثیر ما نیز در آنها وسیعتر میگردد، نفوذ و تأثیری که نه فقط بوسیله توسعه «خودبودی» مبارزه اقتصادی بلکه علاوه بر آن بوسیله تأثیر و نفوذ مستقیم و آگاهانه اعضای اتحادیه در رفقای خود اعمال میشود. لیکن در صورت کثرت عده افراد سازمان، مراعات پنهانکاری کامل (که آمادگی بمراتب بیشتری را از آنچه برای شرکت در مبارزه اقتصادی لازمست ایجاب مینماید) غیرممکن است. آیا این تضاد بین لزوم کثرت عده افراد و پنهانکاری کامل را چگونه باید با هم دمساز نمود؟ چگونه باید باین مقصود رسید که برای سازمانهای صنفی هر قدر ممکن است کمتر پنهانکاری لازم باشد؟ برای این منظور بطور کلی تنها دو راه ممکن است موجود باشد: یا اتحادیه های صنفی قانوناً مجاز شوند (که این امر در بعضی

کشورها مقدم بر مجاز شدن اتحادیه های سوسیالیستی و سیاسی بوده است) و یا اینکه تشکیلات پنهان بماند ولی باندازه ای «آزاد» و کمتر دارای صورت رسمی و بقول آلمانها lose باشد که لزوم پنهانکاری برای توده اعضا آن تقریباً بدرجه صفر برسد.

قانوناً مجاز شدن اتحادیه های کارگری غیر سوسیالیستی و غیر سیاسی در روسیه، هم اکنون آغاز شده است و جای هیچگونه شبهه ای نیست که هر گام جنبش کارگری سوسیال دموکراتیک ما، که سرعت رو به رشد می رود، باعث فزونی و ترغیب کوششهایی میشود که برای این مجاز شدن بعمل می آید - کوششهایی که بطور عمده از طرف هواداران رژیم کنونی ولی تا حدی هم از طرف خود کارگران و نیز از طرف روشنفکران لیبرال بعمل می آید. پرچم این مجاز شدن اکنون دیگر از طرف واسیلف ها و زوباتف ها افزاشته شده و آقایان اوزرف ها و ورمس ها وعده یاری به آن را داده اند و میان کارگران هم اکنون دیگر پیروان جریان نوین وجود دارند. و ما از این ببعد نمیتوانیم این جریان را بحساب نیاوریم و تصور هم نمیرود که در باره اینکه چگونه این جریان بحساب آورده شود میان سوسیال دموکراتها دو عقیده وجود داشته باشد. ما موظفیم هرگونه شرکت زوباتف ها و واسیلف ها، ژاندارمها و کشیشها را در این جریان فاش و برملا سازیم و نیات حقیقی این شرکت کنندگانرا به کارگران بفهمانیم. ما همچنین موظفیم هرگونه نغمه های آشتی طلبانه و «هم آهنگی طلبانه» ایرا که در جلسه های علنی کارگران از گفته های فعالین لیبرال تراوش میکند فاش و برملا سازیم - خواه آنها این نغمه ها را از روی اعتقاد صدیقانه خود بلزوم همکاری مسالمت آمیز طبقات بسرایند و خواه از روی تمایلی که به خوشرقصی در مقابل رؤسا دارند و بالاخره خواه از روی ناشیگری. سرانجام ما موظفیم کارگرانرا از دامیکه اغلب پلیس برای آنها میگسترد برحذر سازیم زیرا پلیس در این جلسات علنی و مجامع مجاز «اشخاص با حرارت» را پائیده و میکوشد فتنه انگیزان را از راه سازمانهای علنی به سازمانهای غیر علنی نیز داخل نماید.

ولی انجام این عمل هرگز نباید موجب فراموش شدن این نکته بشود که آخرا لامر قانوناً مجاز شدن جنبش کارگری فائده اش همانا عاید ماست نه زوباتوف ها. برعکس، ما بوسیله تبلیغات افشا کننده خود علف هرز را از گندم جدا میکنیم. علف هرز را ما هم اکنون نشان دادیم. و اما گندم عبارتست از جلب توجه قشرهای هرچه وسیع تر و عقب مانده ترین کارگران به مسائل اجتماعی و سیاسی، - این عبارتست از آزاد کردن ما انقلابیون از قید کارهایی که در ماهیت امر مجاز است (انتشار کتب مجاز، تعاون متقابل و امثال اینها) و بسط و توسعه آنها ناگزیر برای تبلیغات بیش از پیش مطلب بدست ما خواهد داد. از این لحاظ ما میتوانیم و باید به زوباتف ها و اوزروف ها بگوئیم: سعی کنید، آقایان، سعی کنید! تا وقتی که شما برای کارگران دام میگسترانید (اعم از اینکه به مفهوم فتنه انگیزی آشکار باشد یا به مفهوم فاسد نمودن

«شرافتمندان» اذهان کارگران از طریق «استروویسم» ما در افشای شما میکوشیم. وقتی که شما – ولو به شکل «مانور خائفانه» هم باشد – گامی واقعی بجلو بر می دارید، ما خواهیم گفت: بفرمائید! گام واقعی به جلو ولو کوچک هم باشد فقط میتواند توسعه واقعی میدان عمل کارگران باشد. هرگونه توسعه ای از این قبیل هم بنفع ما تمام خواهد شد و پیدایش مجامع علنی را که در آن دیگر فتنه انگیزان سوسیالیستها را بچنگ نیآورده بلکه سوسیالیستها برای خود مریدانی بچنگ میاورند تسریع خواهد کرد. خلاصه کلام کار ما اکنون اینست که علیه علف های هرز مبارزه کنیم. کار ما این نیست که در گلدانهای توی اطاق گندم سبز کنیم. با ریشه کن کردن علف های هرز ما زمین را برای رشد و رویاندن آتی بذر گندم تمیز میکنیم. و مادامکه آفاناسی ایوانویچ ها باتفاق پولخریه ایوانووناها (۷۷) به رویاندن گیاه در اطاق مشغول میباشند، ما باید در و گرهائی آماده نمائیم که هم بتوانند علف های هرز امروزی را ریشه کن نمایند و هم گندم فردا را درو کنند (۶۳*).

پس ما بوسیله مجاز ساختن نمیتوانیم مسئله ایجاد یک سازمان حرفه ای را که حتی المقدور دارای پنهانکاری کمتر و وسعت بیشتری باشد حل نمائیم (ولی اگر زوباتوفها و اوزروفها، ولو تا حدی، چنین راه حلی را برای ما ممکن می ساختند ما بسی خرسند میگشتیم – و برای این هم تا ممکن است ما باید با شدت بیشتری علیه آنها پیکار نمائیم!). تنها راه حلی که باقی میماند سازمانهای پنهانی حرفه ای است و ما باید بکارگرانی که هم اکنون دارند در این راه قدم میگذارند (و ما در این باره اطلاع صحیح داریم) همه نوع یاری و مساعدت نمائیم. سازمانهای حرفه ای نه فقط میتوانند فایده هنگفتی در امر توسعه و تحکیم مبارزه اقتصادی برسانند، بلکه میتوانند دستیاران مهمی هم برای تبلیغات سیاسی و تشکیلات انقلابی بشوند. برای رسیدن باین نتیجه و برای اینکه نهضت حرفه ای را که در کار آغاز شدن است به مجرائی که برای سوسیال دموکراسی مطلوب است سوق دهیم، – پیش از هر چیز لازم است مهمل بودن آن نقشه سازمانی را که اینک تقریباً پنج سال است اکونومیستهای پتربورگ با آن ور میروند بطور روشنی در نظر خود مجسم نمائیم. این نقشه، هم در «آئین نامه صندوق کارگران» منتشره در ماه ژوئیه سال ۱۸۹۷ («لیستک» «رابچه گو» شماره ۹-۱۰ ص ۴۶ – استخراج از شماره ۱ «رابوچایا میسل») و هم در «آئین نامه سازمان متحد کارگری» منتشره در ماه اکتبر سال ۱۹۰۰ (ورقه مخصوصی که در سانکت پتربورگ چاپ شده و در شماره ۱ «ایسکرا» به آن اشاره شده است) بیان گردیده است. نقص عمده هر دوی این آئین نامه ها عبارت از تشریح جزئیات سازمان وسیع کارگری و مخلوط نمودن سازمان انقلابیون با آن است. آئین نامه دوم را که بهتر تهیه و تدوین شده است بگیریم. این آئین نامه مشتمل بر ۵۲ ماده میباشد: ۲۳ ماده آن ترتیب و طرز انجام کار و حدود وظایف «محفل های کارگری» را که در هر یک از فابریک ها تشکیل داده میشوند («وعده هر یک از

۱۰ نفر بیشتر نیست)) و نیز «گروه های مرکزی (فابریکی)» را انتخاب میکنند شرح میدهد. در ماده ۲ گفته میشود که «گروه مرکزی بر تمام اموری که در فابریک یا کارخانه وی روی میدهد نظارت نموده و وقایع نگار حوادث فابریک است». «گروه مرکزی هر ماهه وضع صندوق را به تمام پرداخت کنندگان گزارش میدهد» (ماده ۱۷) و غیره. ۱۰ ماده به «سازمان ناحیه ای» تخصیص داده شده و ۱۹ ماده مربوط است به ارتباط بینهایت پیچیده «کمیته سازمان کارگری» با «کمیته اتحاد مبارزه سانکت پتربورگ» (که از طرف هر ناحیه و از طرف «گروه های اجرائی» یعنی «گروه های مبلغین و برای ارتباط با ولایات، و خارجه و برای اداره کردن انبارها و نشریات و صندوق» انتخاب میشوند).

سوسیال دموکراسی = «گروه های اجرائی» در مورد مبارزه اقتصادی کارگران! مشکل بود بتوان از این بهتر نشان داد که چگونه اندیشه یک اکونومیست از سوسیال دموکراتیسم به تردیونیونیسم منحرف میگردد و چگونه او از هر نوع تصویری مبنی بر اینکه سوسیال دموکرات باید پیش از هر چیز در فکر ایجاد سازمانی از انقلابیون یعنی سازمانی باشد که بتواند بر تمام مبارزه آزادی بخش پرولتاریا رهبری کند، عاری است. سخن گفتن در باره «آزادی سیاسی طبقه کارگر»، و مبارزه علیه «خودسری تزاری» و در عین حال نوشتن اینگونه آئین نامه ها برای سازمان، معنیش نداشتن هیچگونه اطلاعی از وظایف حقیقی سیاسی سوسیال دموکراسی است. در هیچیک از این پنجاه و اندی ماده کوچکترین اثری هم از فهم اینموضوع یافت نمیشود که تبلیغات سیاسی پردامنه ای در میان توده ها لازم است تا تمام جوانب حکومت مطلقه روسیه و تمام سیمای طبقات گوناگون اجتماعی را در روسیه روشن سازد. نه تنها هدفهای سیاسی بلکه حتی هدفهای تردیونیونی نیز با چنین آئین نامه ای قابل اجرا نیست، زیرا هدفهای تردیونیونی، سازمانی را برحسب حرفه ها ایجاب مینماید که بهیچوجه اشاره ای هم به آن نشده است.

ولی تصور نمیرود هیچ چیز شاخص تر از ثقل و سنگینی حیرت انگیز تمامی این «سیستم» باشد که میکوشد هر فابریک جداگانه ایرا بوسیله یک رشته دائمی از قواعد یکدست و بدرجه مضحکی ناچیز و بوسیله سیستم انتخابات سه درجه ای، با «کمیته» متصل سازد. اندیشه ای که عرصه تنگ اکونومیسم آنرا در منگنه خود فشرده است، در اینجا با چنان جزئیاتی مربوط می شود که از سرپای آن قرطاس بازی و پشت میزنشینی تراوش میکند. در عمل البته سه چهارم همه این ماده ها هرگز بکار نمیروند ولی در عوض، یک چنین سازمان «پنهانی» که در هر فابریک دارای گروه مرکزی میباشد کار ژاندارمها را برای وارد ساختن ضربه های وسیع آسان میکند. رفقای لهستانی این مرحله از نهضت را که در آن همه سرمست تأسیس شبکه وسیعی از صندوقهای کارگری بودند، طی کرده اند ولی خیلی زود از این فکر منصرف شدند زیرا دیدند که با این عمل فقط بهره فراوانی عاید ژاندارمها مینمایند. اگر ما بخواهیم سازمانهای دامنه دار کارگری

داشته باشیم و بخواهیم در معرض ضربه های وسیع قرار گیریم و موجب خشنودی ژاندارمها گردیم، باید سعی مان این باشد که این سازمانها بهیچوجه صورت رسمی نداشته باشند. ولی آیا در اینصورت انجام وظیفه برای آنها ممکن خواهد بود؟ اینک نظری باین وظایف بیافکنید: «... نظارت بر تمام اموری که در فابریک روی میدهد و وقایع نگار حوادث آن بودن» (ماده ۲ آئین نامه). آیا حتماً باید باین عمل صورت رسمی داد؟ آیا نمیشود این عمل را بوسیله درج اخبار در روزنامه های غیر علنی و بدون تشکیل دسته های مخصوصی برای انجام آن خیلی بهتر عملی نمود؟...» رهبری بر مبارزه ای که کارگران برای بهبود وضعیت خود در کارخانه مینمایند» (ماده ۳ آئین نامه). باز هم لزومی برسمیت ندارد. اینرا که کارگران در صدد خواستن چه چیزهایی هستند، هر مبلغی که اندکی فهمیده باشد از یک صحبت عادی میتواند کاملاً دریابد و پس از دریافت میتواند آنرا به سازمان محدود و نه وسیع انقلابیون اطلاع دهد تا اوراق مربوط را برسانند. «... تشکیل صندوق... و اخذ ۲ کپک از هر روبل». (ماده ۹ آئین نامه) _ و سپس دادن گزارش ماهیانه وضعیت صندوق برای همه (ماده ۱۷)، اخراج اعضای که حق عضویت نمیپردازند (ماده ۱۰) و غیره. اینجا است که بهشت برین را به پلیس میدهند، زیرا چیزی آسانتر از این نیست که به تمام این امور مخفی «صندوق مرکزی فابریک» رخنه نموده پولها را ضبط کنند و بهترین اشخاص را هم دستیگر نمایند. آیا بهتر نیست تمبرهای یک کپکی یا دو کپکی دارای مهر سازمان معین (خیلی محدود و مخفی) منتشر شود یا بدون تمبر و جوهی گرد آورده شود و بعد روزنامه غیر علنی صورتحساب آن وجوه دریافتی را بوسیله رمز بچاپ رساند؟ در اینصورت همان منظور حاصل میگردد و برای ژاندارمها هم صد بار مشکلتر خواهد بود سر رشته را کشف نمایند. من میتوانستم برای روشن شدن بیشتر موضوع به بررسی این آئین نامه ادامه دهم ولی تصور میکنم همینقدر هم که گفته شده کافیست. وجود هسته کوچک بهم پیوسته ای از کارگران کاملاً مطمئن، آزموده و آبدیده، که در نواحی عمده دارای اشخاص مطمئنی بوده و بر طبق تمام قواعد پنهانکاری کامل با سازمان انقلابیون مربوط باشد کاملاً میتواند، با استفاده از مساعدت کاملاً وسیع توده بدون داشتن هیچگونه صورت رسمیتی، کلیه وظایفی را که بر عهده سازمان حرفه ای است انجام دهد و بعلاوه آنرا چنانکه مطلوب سوسیال دموکراسی است انجام دهد. فقط بدینوسیله است که میتوان علی رغم تمام ژاندارمها، به تحکیم و توسعه جنبش حرفه ای سوسیال دموکراتیک نائل گردید.

به من اعتراض خواهند کرد که: سازمانی باین درجه lose* * * آزاد، وسیع _ مترجم. که بهیچوجه صورت رسمیت بخود نگرفته باشد و حتی اعضای معلوم و ثبت شده نداشته باشد، نام سازمان نمیتواند بخود بگیرد. _ شاید اینطور باشد. من پی نام نیمروم. ولی این «سازمان بدون عضو» هرچه که لازم است انجام خواهد داد و از همان آغاز امر ارتباط محکم تردیونیونهای آینده

ما را با سوسیالیسم تأمین خواهد نمود. و هر کس هم که در دوره حکومت مطلقه طالب یک سازمان وسیع کارگری با انتخابات و رسیدگی به حساب و اخذ رأی عمومی و غیره باشد، - صاف و ساده، یک خیالباف اصلاح ناپذیر است.

نتیجه اخلاقی که از اینجا بدست می آید ساده است: اگر ما کار را از پی ریزی محکم سازمان استوار متشکل از انقلابیون شروع کنیم، خواهیم توانست استواری جنبش را من حیث المجموع تأمین نموده هم هدفهای سوسیال دموکراتیک را عملی سازیم و هم هدفهای تردیونیونی را و اما اگر کار را از سازمان وسیع کارگری که باصطلاح از همه بیشتر در «دسترس» توده باشد (و در عمل از همه بیشتر در دسترس ژاندارمها بوده و انقلابیون را از همه بیشتر در دسترس پلیس قرار بدهد) شروع کنیم، آنگاه ما نه این هدف و نه آن دیگری هیچیک را عملی نخواهیم کرد، از خرده کاری خلاص نخواهیم شد و با پراکندگی و اضمحلال دائمی خود فقط تردیونیونیهایرا از نوع زوباتف یا ازرف میتوانیم بیش از همه در دسترس توده قرار دهیم.

آیا وظایف این سازمان انقلابیون اصولاً باید چه باشد؟ - در این باره ما اکنون مفصلاً بحث خواهیم کرد. ولی نخست یکی دیگر از قضاوت های کاملاً تییپیک تروریست خودمان را که باز هم در همسایگی کاملاً نزدیک اکونومیستها قرار گرفته است (چه سرنوشت حزن انگیزی!) مورد بررسی قرار دهیم. در مجله «سوابودا» که برای کارگران چاپ میشود (شماره ۱) مقاله ای تحت عنوان «سازمان» درج گردیده که نگارنده آن میخواهد از آشنایان خود یعنی کارگران اکونومیست ایوانووزنسنسک دفاع نماید.

او مینویسد: «بد است وقتیکه جماعت خاموش و جاهل است و جنبش از پائین برنمیخیزد. مثلاً ملاحظه کنید: دانشجویان بمناسبت عید یا رسیدن تابستان از کوی دانشگاه بخانه های خود میروند - و جنبش کارگری متوقف میشود. آیا یک چنین جنبش کارگری که از کنار بتکان آید میتواند یک نیروی واقعی باشد؟ از کجا میتواند... هنوز راه رفتن با پای خود را نیاموخته باید زیر بازویش را گرفت. در همه کارها وضع بدینمنوال است: دانشجویان که رفتند کار متوقف میماند؛ قسمتی از سرشیر یعنی مستعدترین اشخاص را که گرفتند شیر ترش میشود؛ «کمیته» را که بازداشت نمودند - تا کمیته جدیدی تشکیل شود باز هم خاموشی و سکوت حکمرواست؛ آنهم معلوم نیست چه کمیته ای تشکیل شود - شاید هیچ شباهتی هم به کمیته سابق نداشته باشد: آن یکی اینطور میگفت این یکی عکس آنرا میگوید. رابطه دیروز با امروز از دست میروند، تجربه گذشته درس آینده نمیشود. و علت همه اینها هم آنست که در عمق یعنی در میان جماعت ریشه دوانده نشده است، آنکه کار میکند صد نفر ابله نیست بلکه ده نفر عاقل است. ده نفر را همیشه میتوان بدام انداخت اما وقتی سازمان جماعت را فرا گیرد و همه کار ناشی از جماعت باشد، - آنوقت هیچکس یارای آنرا نخواهد داشت که جنبش را از بین ببرد» (ص ۶۳).

واقعیات صحیحاً شرح داده شده و خرده کاری ما بد تصویر نشده است. اما نتیجه گیریهای آن، چه از لحاظ غیر عقلانی بودن و چه از لحاظ ناسنجیدگی سیاسی خود همان در خورد «رابوچایا میسل» است. این منتها درجه غیر عقلانی است زیرا نویسنده یک مسئله فلسفی و اجتماعی و تاریخی را در باره «ریشه» و «عمق» آن با یک مسئله فنی – سازمانی دائر به مبارزه بهتر علیه ژاندارمها مخلوط میسازد. این منتهای ناسنجیدگی سیاسی است زیرا نویسنده بجای اینکه علیه رهبران بد دست بدامان رهبران خوب شود، عموماً علیه رهبران دست بدامان «جماعت» میشود. همانطور که ایده تبدیل تبلیغات سیاسی به ترور تهییج کننده ما را از لحاظ سیاسی بعقب میکشاند، همانطور هم اینموضوع به منزله کوششی است برای عقب کشاندن ما از لحاظ سازمانی. راستش اینست که من در خود یک *embarras de richesses* * از فرط و فور در مضیقه بودن – مترجم واقعی احساس میکنم و نمیدانم تجزیه و تحلیل این اباطیلی را که «سوابودا» به ما عرضه میدارد از کجا شروع نمایم. برای وضوح مطلب سعی میکنم از یک مثال شروع کنم. آلمانیها را بگیرید. امیدوارم منکر این نشوید که سازمان آنها جماعت را فرا میگیرد، همه کار ناشی از جماعت است، جنبش کارگری راه رفتن با پای خود را یاد گرفته است؟ در عین حال ببینید چگونه این جماعت میلیونی به آن «ده نفر» پیشوای با تجربه سیاسی خویش ارزش میدهد و چقدر سخت و محکم از آنها پشتیبانی میکند! بارها میشد که در پارلمان نمایندگان احزاب متخاصم به سوسیالیستها طعنه میزدند که: «عجب دموکراتهای خوبی هستید! جنبش طبقه کارگر برای شما فقط حرف است، – والا در عمل میداننداری با همان یک مشت سردسته است. سال میگذرد، ده سال میگذرد باز همان بیل و همان لیبکنخت سر کارند. این نمایندگان شما که باصطلاح از طرف کارگران انتخاب شده اند از مأموریتی هم که امپراتور تعیین میکند تغییر ناپذیرترند!». لیکن آلمانیها این تلاشهای عوام فریبانه را که برای برانگیختن «جماعت» در مقابل «سردسته ها» و دامن زدن غریزه های ناپسندیده و شهرت طلبانه در جماعت و از بین بردن استواری و پایداری جنبش بوسیله سلب اعتماد توده ها نسبت به «ده نفر عاقل» بعمل میامد، فقط با لبخند تحقیرآمیز استقبال میکردند. فکر سیاسی آلمانها اکنون بقدر کفایت تکامل یافته و اندوخته کافی از آزمایش سیاسی دارند تا باینموضوع پی ببرند که در جامعه کنونی برای هیچ طبقه ای اگر یک «ده نفر» پیشوای با قریحه و استعداد (اشخاص با قریحه و استعداد هم صد تا صد تا بدنیا نمی آیند)، کار آزموده، از لحاظ حرفه خود آماده، در مکتب طولانی تعلیم گرفته و با همدیگر هم آهنگ نداشته باشد، مبارزه پایدار ممکن نخواهد بود. آلمانها هم در بین خود عوام فریبانی را دیده بودند که به «صدها ابله» تملق گفته آنها را بالا دست «ده عاقل» قرار میدادند و به «مشت پولادین» توده خوش آیند میگفتند و آنرا (مانند موسست و یا هاسلمان) برای اعمال «انقلابی» ناسنجیده تحریک میکردند و بر ضد پیشوایان با استقامت و پایدار تخم عدم اعتماد

میکاشتند. و فقط در سایه مبارزه سرسخت و آشتی ناپذیری علیه همه و هرگونه عناصر عوام فریب درون سوسیالیسم بود که سوسیالیسم آلمان تا ایندرجه رشد نمود و مستحکم شد. آنوقت در چنین دورانی که تمام بحران سوسیال دموکراسی روس معلول آن است که توده هائیکه بخودی خود بیدار شده اند فاقد رهبران بقدر کفایت آماده، ترقی کرده و آزموده هستند، خردمندانی پیدا میشوند که با ژرف اندیشی بهلولی خویش بزرگوارانه اظهار میدارند: «بد است وقتی که جنبش از پائین برنمیخیزد!»

اینکه «کمیتۀ دانشجویان بدرد نمیخورد و پایدار نیست» کاملاً حرف حسابی است. ولی از اینجا چنین بر می آید که کمیته ای مرکب از انقلابیون حرفه ای لازم است و در اینمورد هیچ فرقی نمیکند که آن شخصی که خود را انقلابی حرفه ای بار می آورد دانشجو باشد یا کارگر. اما شما چنین نتیجه گیری میکنید که جنبش کارگری نباید از کنار بتکان آید! شما، بنابر ساده لوحی سیاسی خودتان، احساس هم نمیکنید که بنفع اکونومیستهای ما و خرده کارهای ما کار میکنید. اجازه بدهید پرسیم که این «تکانی» که از جانب دانشجویان ما به کارگران وارد آمده چه بوده است؟ تنها آن بوده است که دانشجو اطلاعات جسته گریخته ای را که از سیاست داشت و خرده ریزه هائی را که از ایده های سوسیالیستی عایدش شده بود (زیرا غذای عمده فکری دانشجوی امروزی - مارکسیسم علنی است که آنهم چیزی جز الفباء و خرده ریزه هائی از مارکسیسم نمیتواند بدهد) برای کارگر می برد. تازه یک چنین «تکان از کنار» هم در جنبش ما چندان زیاد نبوده، بلکه برعکس خیلی کم و بحد شرم آور و ننگینی کم بود زیرا که ما با اصراری بیش از حد در شیره خود می جوشیدیم و در قبال «مبارزه اقتصادی کارگران علیه کارفرمایان و حکومت»، که یک مبارزه بدوی است، بی اندازه برده وار سر فرود می آوردیم. برای دادن یک چنین «تکانی» ما انقلابیون حرفه ای باید هم خود را صد بار بیشتر مصروف نمائیم و مصروف خواهیم کرد. لیکن شما همانا باین علت که اصطلاح زشتی مانند «تکان از کنار» را بکار می برید که ناگزیر باعث سلب اعتماد کارگر (و یا لااقل کارگریکه به اندازه خود شما عقب مانده باشد) از کلیه کسانی خواهد شد که از بیرون برای وی دانش سیاسی و آزمایش انقلابی می آورند و ناگزیر این تمایل غریزی را در وی بوجود می آورد که دست رد به سینه همه این اشخاص بزند، عوام فریب هستید و عوام فریبها هم بدترین دشمنان طبقه کارگرند.

آری، آری! عجله نکنید و داد و فریاد راه نیندازید که من «شیوه های نارفیکانه ئی» در جروبحت بکار میبرم! من حتی این تصور را به فکر خود هم راه نمیدهم که در باره پاکی نیت شما شک و تردیدی بکنم، من اکنون گفتم که تنها بعلت ساده لوحی سیاسی هم میتوان عوام فریب شد. ولی من نشان دادم که شما بدرجه عوام فریبی تنزل کرده اید و من هرگز از تکرار

اینکه عوام فریبها بدترین دشمنان طبقه کارگرد خسته نخواهم شد. اینکه گفته میشود بدترین بدن علت است که آنها محرک غریزه های ناپسند در جماعت میباشند و برای کارگران عقب مانده میسر نیست این دشمنان را که بسمت دوستان آنها بمیدان می آیند و گاهی هم صمیمانه بمیدان می آیند بشناسند. بدترین _ بدن علت است که در دوران پراکندگی و تزلزل، در دورانیکه جنبش ما تازه دارد سر و صورت بخود میگیرد چیزی آسانتر از آن نیست که جماعت را عوام فریبانه براهی سوق دهند که بعدها فقط تلخترین آزمایش ها میتواند ویرا بخطای خویش آگاه سازد. باین جهت است که شعار کنونی یکنفر سوسیال دموکرات فعلی روس باید مبارزه قطعی خواه علیه «سوابودا» باشد که بدرجه عوام فریبی تنزل می نماید و خواه بر ضد «رابوچیه دلو» که بدرجه عوام فریبی تنزل می نماید (در این باره در ذیل مفصلاً بحث خواهد شد) (۶۴*).

«بدام انداختن ده نفر عاقل آسانتر است تا صد نفر ابله». این حقیقت درخشان (که در ازاء آن همیشه صد نفر ابله برای شما کف خواهد زد) فقط برای آن بخودی خود واضح بنظر میرسد که شما ضمن جریان استدلال، از شاخی به شاخ دیگر پریدید. شما صحبت خود را از بدام افتادن «کمیته» و «سازمان» شروع نمودید و به آن ادامه هم میدید ولی اکنون به مسئله دام افتادن «ریشه های» جنبش «در عمق» پریده اید. البته جنبش ما فقط بدن علت که صدها و صدها هزار ریشه در عمق دارد به دام افتادنی نیست ولی صحبت که ابداً بر سر اینموضوع نبود. از لحاظ «ریشه در عمق داشتن» اکنون هم، با وجود تمام خرده کاری ما، نمیتوانند ما را «بدام اندازند» ولی با اینحال ما از دام افتادن «سازمانها»، که در نتیجه آن هرگونه ادامه کاری جنبش از بین میرود، شکایت داریم و نمیتوانیم هم نداشته باشیم. ولی حال که شما موضوع «بدام افتادن» سازمانها را بمیان میاورید و از آن عدول نخواهید کرد لذا من به شما میگویم که دام افتادن ده نفر عاقل بمراتب دشوارتر از صد نفر ابله است. و هر قدر هم که شما جماعت را بعلت روش «ضد دموکراتیسم» و غیره من علیه من برانگیزید باز من از این تز دفاع خواهم کرد. کلمه «عاقل ها» را از لحاظ سازمانی، چنانکه من بارها خاطرنشان نموده ام، تنها باید شامل انقلابیون حرفه ای دانست اعم از اینکه از دانشجویان باشند یا از کارگران. این است که من جداً معتقدم که (۱) بدون سازمانی استوار از رهبرانیکه کار یکدیگر را دنبال میکنند هیچگونه جنبش انقلابی نمیتواند پایدار باشد؛ (۲) هر قدر دامنه توده ایکه خودبخود به مبارزه جلب میشود و پایه جنبش را تشکیل میدهد و در آن شرکت میورزد وسیعتر باشد همانقدر لزوم چنین سازمانی مؤکدتر میگردد و همانقدر این سازمان باید استوارتر باشد (زیرا همانقدر برای عوام فریب های مختلف آسانتر است که قشرهای عقب مانده را از راه در ببرند)؛ (۳) چنین سازمانی باید بطور عمده عبارت از کسانی باشد که بطور حرفه ای با فعالیت انقلابی اشتغال داشته باشند؛ (۴) در یک کشور استبدادی هر قدر که ما ترکیب اعضای چنین سازمانی را محدودتر بگیریم تا جایی که در آن تنها اعضای

شرکت نمایند که بطور حرفه ای به فعالیت انقلابی مشغول شده و در فن مبارزه علیه پلیس سیاسی آمادگی حرفه ای بدست آورده باشند، همانقدر هم «دام افتادن» این سازمان دشوارتر خواهد بود و - ۵ - همانقدر هم هیئت ترکیبی افراد، خواه از طبقه کارگر و خواه از سایر طبقات جامعه که امکان شرکت در این جنبش را داشته باشند و بطور فعال در آن کار کنند، وسیعتر میشود.

به اکونومیستها، تروریستها و «اکونومیست - تروریستهای» (۶۵*) خودمان تکلیف میکنم این تزه را، که من اینک در باره دوتای آخری آن به بحث میپردازم، تکذیب نمایند. موضوع سهولت دام افتادن «ده عاقل» و «صد ابله» به همان موضوعی که قبلاً بررسی شد منجر میشود و آن اینکه آیا، در صورت ضرورت یک پنهانکاری اکید، ایجاد یک سازمان توده ای امکان دارد یا نه. یک سازمان وسیع را ما هیچگاه از حیث پنهانکاری نمیتوانیم به آن درجه اعلائی که بدون آن اصلاً در باره مبارزه استوار و متداوم با حکومت جای سخنی هم نمیتواند در میان باشد برسانیم. تمرکز تمام وظایف پنهانکاری در دست حتی المقدور عده قلیلی از انقلابیون حرفه ای هم بهیچوجه بمعنای آن نیست که اینها «بجای همه فکر خواهند کرد» و جماعت در جنبش شرکت فعال نخواهد داشت. برعکس، این انقلابیون حرفه ای بیش از پیش بتوسط خود جماعت پیش کشیده خواهند شد زیرا جماعت آنوقت خواهد دانست که گرد آمدن یک چند نفر دانشجو و یک عده کارگری که مبارزه اقتصادی مینمایند برای تشکیل «کمیته»، کافی نیست، بلکه سالها لازم است تا شخص، خود را بمثابه یک انقلابی حرفه ای پرورش دهد و آنوقت جماعت دیگر تنها در باره خرده کاری نه بلکه همانا در باره چنین پرورشی «فکر خواهد کرد». تمرکز وظایف پنهانکاری سازمان، ابداً بمعنی تمرکز تمام وظایف جنبش نیست. شرکت فعال توده بسیار وسیع در امور مطبوعات غیر علنی از اینکه «ده نفر» انقلابی حرفه ای وظایف پنهانکاری این کار را در دست خود متمرکز سازند، کمتر نشده بلکه ده برابر قوی تر خواهد شد. بدینطریق و فقط بدینطریق ما موفق خواهیم شد که قرائت مطبوعات غیر علنی، همکاری در امور این مطبوعات و حتی تا اندازه ای انتشار آن جنبه پنهانی خود را تقریباً از دست بدهد، زیرا پلیس بزودی درک خواهد نمود که تعقیب قضائی و اداری هر نسخه نشریات، که هزاران نسخه از آن پخش میشود عبث و غیر ممکن است. و این نه تنها در مورد مطبوعات بلکه در مورد تمام کارهای جنبش و حتی نمایشات هم صدق میکنند. از اینکه «ده نفری» از انقلابیون آزموده، که تعلیماتشان از نظر حرفه ای کمتر از پلیس نیست، تمام امور پنهانکاری را اعم از تهیه اوراق، طرح نقشه تقریبی، تعیین دسته رهبران برای هر ناحیه شهر، برای هر برزن کارگری، برای هر مدرسه و غیره در دست خود تمرکز دهند، شرکت بسیار فعال و پر دامنه توده نه فقط آسیبی نخواهد دید بلکه برد بسیاری هم خواهد داشت (من میدانم که به من راجع به «دموکراتیک نبودن» نظریه ام اعتراض خواهند نمود، ولی باین اعتراض بکلی غیر عاقلانه

در پائین مفصلاً پاسخ خواهم داد). تمرکز پنهانی ترین وظایف در دست یک سازمان انقلابیون، دامنه و مضمون فعالیت توده تمام و کمالی از سازمانهای دیگر را که برای جمعیت وسیع در نظر گرفته شده و از اینرو حتی المقذور کمتر دارای صورت رسمی است و کمتر پنهان گشته، یعنی فعالیت اتحادیه های حرفه ای کارگران، محفلهای خودآموزی کارگران و قرائت نشریه های غیر علنی و محفلهای سوسیالیستی و همچنین دموکراتیک را در میان کلیه قشرهای دیگر اهالی و غیره و غیره سست ننموده بلکه قوی میسازد. یک چنین محفلهای و اتحادیه ها و سازمانهایی در همه جا به تعداد بسیار زیاد و با وظائف کاملاً گوناگون لازم است، ولی بیمعنی و زیانبخش خواهد بود اگر ما آنها را با سازمان انقلابیون مخلوط سازیم، خط فاصل بین آنها را بزدایم و ذهن توده را، که اصولاً بطور غیر قابل تصویری مشوب شده، در مورد اینموضوع که برای «اداره کردن» جنبش توده ای افرادی لازمند که بخصوص فعالیت سوسیال دموکراتیک را تماماً پیشه خود قرار داده باشند و نیز در مورد اینموضوع که چنین افرادی باید با شکیبائی و سرسختی خود را انقلابیون حرفه ای بار بیاورند، کور نمائیم.

آری، در این مورد اذهان بطور غیر قابل تصویری مشوب شده است. گناه عمده ما از لحاظ سازمانی اینست که – با خرده کاری خود حیثیت یک نفر انقلابی را در روسیه بر باد داده ایم. کسی که در مسائل تئوریک سست و مردد و دائره نظرش محدود باشد و برای برائت سستی خود به جریان خودبخودی توده استناد نماید، و بیشتر به منشی تردیونیون شبیه باشد تا به یک سخنور توده ای و قادر نباشد نقشه وسیع و جسورانه ای را پیشنهاد کند که حتی حریف را هم وادار به احترام نماید، کسی که در هنر حرفه ای خویش – یعنی در مبارزه علیه پلیس سیاسی – ناشی و بی مهارت باشد، – چنین کسی – ببخشید! انقلابی نیست بلکه خرده کار ناچیزی است.

بگذار هیچیک از پراتیسینها برای این کلمه زننده از من نرنجد، زیرا مادام که مطلب بر سر ناآمدگی است من آنرا پیش از همه منسوب بخودم میدانم. من در محفلی کار می کردم (۷۸) که مسائل بسیار وسیع و پردامنه ای را در جلو خویش قرار داده بود و همه ما اعضای محفل، از علم به اینکه در چنین موقع تاریخی دچار خرده کاری هستیم بطور دردناکی زجر میکشیدیم زیرا این در زمانی بود که، با تغییر عبارت در یک گفته مشهور، میشد گفت که: سازمانی از انقلابیون به ما بدهید – ما روسیه را واژگون میکنیم! و از آنوقت بعد هر قدر من آن حس سوزان شرمندگی را که در آنموقع داشتیم بیشتر بیاد می آوردم، همانقدر تلخی و مرارت بیشتری برضد آن سوسیال دموکراتهای دروغینی، که با مواعظ خودشان «فرد انقلابی را لکه دار میسازند» و نمیفهمند که وظیفه ما دفاع از تنزل یک فرد انقلابی تا درجه خرده کار نیست بلکه ارتقاء افراد خرده کار تا مقام افراد انقلابی است – در دلم توده میشد.

بطوریکه در فوق دیدیم ب – اف در باره «عدم تکافوی نیروهای انقلابی قادر به عمل که نه تنها در پتربورگ بلکه در کلیه نقاط روسیه نیز احساس میگردد» صحبت میکرد. تصور نمیرود کسی این واقعیت را مورد انکار قرار دهد. اما تمام صحبت در اینستکه این مطلب را چگونه توضیح دهیم؟ ب – اف مینویسد:

«ما در پی کشف علل تاریخی این پدیده نمیرویم؛ فقط این را باید بگوئیم که جامعه ای که در نتیجه یک ارتجاع سیاسی طولانی دچار فساد معنوی شده و بواسطه تغییرات اقتصادی که روی داده و میدهد متلاشی گشته است تعداد بینهایت کمی از افرادی که قادر به عمل انقلابی باشند از میان خود بیرون میدهد؛ طبقه کارگر با بیرون دادن کارگران انقلابی تا اندازه ای صفوف سازمانهای غیر علنی را تکمیل میسازد، – لیکن عده اینگونه انقلابیون نیازمندیهای وقت را برآورده نمیکند. بویژه اینکه کارگری که ۱۱ ساعت و نیم در کارخانه گرفتار است، بنابر موقعیت خویش، کاری را که بطور عمده میتواند انجام دهد عبارت از وظائف یک نفر مبلغ است؛ و اما سنگینی عمده کار ترویج و تشکیلات و در دسترس قرار دادن نشریه های غیر علنی و نسخه برداری از آن، نشر شبنامه ها و غیره ناچار بر دوش قوای بینهایت جزئی روشنفران خواهد افتاد» ((رابوچیه دلو)) شماره ۶ ص ۳۸-۳۹).

ما در بسیاری از اینموارد با این عقیده ب – اف و خصوصاً با سخنانی که ما روی آنها تکیه کرده ایم موافق نیستیم؛ سخنان مذکور با برجستگی مخصوصی نشان میدهند که ب – اف که (مانند هر پراتیسین کم و بیش تفکر کرده ای) از خرده کاری ما زجر دیده است چون تحت فشار اکونومیسم است نمیتواند راه رهائی از این وضع تحمل ناپذیر را بیابد. نه خیر، جامعه بی نهایت زیاد افراد قادر به «عمل» بیرون میدهد منتها ما قادر نیستیم تمام آنها را مورد استفاده قرار دهیم. موقعیت باریک و گذرنده جنبش ما را با این کلمات میتوان فرموله نمود: آدم نیست و – آدم فراوان است. آدم فراوان است چونکه هم طبقه کارگر و هم قشرهای بیش از پیش مختلف جامعه هر سال بطور روز افزونی از بین خود اشخاص ناراضی، مایل به اعتراض و کسانی را بیرون میدهند که آماده اند هر چه از دستشان بر می آید بمبارزه بر ضد حکومت مطلقه مساعدت نمایند، حکومتی که شاقی و تحمل ناپذیر بودن آنرا هنوز تمام افراد درک نمیکنند ولی برای توده ایکه روز بروز وسعت آن بیشتر میشود با حدتی روزافزون محسوس است. در عین حال آدم نیست چونکه رهبر وجود ندارد، پیشوایان سیاسی وجود ندارند، اشخاص دارای قریحه تشکیلاتی وجود ندارند که قادر باشند موجبات چنان فعالیت پر دامنه و در عین حال واحد و هم آهنگی را فراهم نمایند که در سایه آن بتوان از هر قوه ولو جزئی استفاده نمود. «رشد و تکامل سازمانهای

انقلابی» نه فقط از رشد جنبش کارگری عقب است، چیزی که ب _ اف هم آنرا اذعان دارد، بلکه از رشد جنبش عمومی دموکراتیک تمام قشرهای توده هم عقب مانده است. (گرچه ب _ اف در حال حاضر شاید این قسمت را هم بعنوان مکمل استنتاج خود، می پذیرفت). دامنه کار انقلابی نسبت به زیربنای وسیع خودبخودی جنبش بسی محدود و در زیر منگنه تئوری بی بند و بار «مبارزه اقتصادی علیه کارفرمایان و حکومت» سخت در حال فشار است. و حال آنکه اکنون نه فقط مبلغین سیاسی بلکه سازمان دهندگان سوسیال دموکرات هم باید «میان تمام طبقات اهالی بروند» (۶۶*). تصور نیروی ولو یک پراتیسین هم در اینموضوع شبهه ای بخود راه دهد که سوسیال دموکراتها میتوانند هزارها از وظائف بسیار کوچک کار سازمانی خود را بین نمایندگان جداگانه طبقات بسیار گوناگون تقسیم نمایند. نقص تخصص _ یکی از بزرگترین نقایص کار فنی ماست که ب _ اف هم با سوز و گداز فراوان و بحق از آن شکایت دارد. هر قدر «عملیات» جداگانه کار مشترک خردتر باشد همانقدر بیشتر میتوان اشخاصی را که قادر به اجرای اینگونه عملیات هستند (ولی اکثراً بهیچوجه قادر نیستند انقلابیون حرفه ای گردند) پیدا کرد و همانقدر برای پلیس دشوارتر است همه این «کارکنان خرد» را «بدام اندازد» و همانقدر برای وی دشوارتر است برای شخصی که در مقابل جرم ناقابلی گرفتار شده است «پرونده ای» درست کند که به مخارج «تامیناتیش» بیارزد. و اما راجع به تعداد اشخاصی که آماده اند به ما مساعدت نمایند در فصل پیشین هم ما تغییرات عظیمی را که از این لحاظ طی این مدت تقریباً پنجساله بوجود آمده خاطرنشان نموده ایم. لیکن از طرف دیگر هم برای اینکه همه این کارهای بسیار کوچک در یکجا مجتمع شود و هم برای اینکه خود جنبش، همراه با وظائف جنبش، قطعه قطعه نشود و هم برای اینکه به اجرا کننده وظائف کوچک ایمان بلزوم و اهمیت کار وی یعنی ایمانی که بدون وجود آن مجری هرگز کار نخواهد کرد (۶۷*) _ تلقین گردد، _ برای همه اینها همانا سازمان محکمی از انقلابیون کار آزموده لازم است. با بودن چنین سازمانی، هر قدر که این سازمان پنهان تر باشد، همانقدر هم ایمان به نیرومندی حزب محکمتر و دامنه آن وسیع تر میشود _ و ما میدانیم که در جنگ مهمتر از همه اینستکه ایمان به نیروی خود، نه فقط به ارتش خودی بلکه بدشمن و تمام عناصر بیطرف نیز تلقین گردد؛ بیطرفی دوستانه گاهی کار را یک طرفی میکنند. با بودن چنین سازمانی که بر پایه محکم تئوریک قرار گرفته و دارای ارگان سوسیال دموکراتیک باشد، ترس این نیروی که عناصر متعددی که از «کنار» جنبش جلب شده اند جنبش را از راه خود منحرف سازند (برعکس همانا در حال حاضر که خرده کاری حکمفرما است ملاحظه مینمائیم که چگونه بسیاری از سوسیال دموکراتها، بتصور اینکه فقط آنها سوسیال دموکرات هستند، جنبش را براه "Credo" میکشانند). خلاصه کلام اینکه تخصص ناگزیر تمرکز را ایجاب و بنوبه خود بی چون و چرا آنرا طلب مینماید.

اما خود همان ب _ اف که باین خوبی لزوم کامل تخصص را توصیف کرده است، در قسمت دوم قضاوت فوق الذکر بعقیده ما برای این تخصص ارزش کافی قائل نمیشود. او میگوید تعداد انقلابیون کارگر کافی نیست. این حرف کاملاً صحیح است و ما باز هم تأکید مینمائیم که «اطلاع ذیقیمت کسی که از نزدیک ناظر جریان است» نظر ما را نسبت به علل بحران کنونی در سوسیال دموکراسی و بالتیجه نسبت به وسایل علاج آن کاملاً تأیید میکند. بطور کلی نه فقط انقلابیون بلکه کارگران انقلابی هم از جنبش خودبخودی توده های کارگر عقب اند. و این واقعیت حتی از نقطه نظر «عملی» نه فقط مهملی بلکه جنبه سیاسی ارتجاعی آن «اصول تعلیم و تربیتی» را نیز، که هنگام بحث در اطراف مسئله وظائف ما نسبت به کارگران اینقدر زیاد برخ ما میکشند، به بارزترین وجهی تأیید مینماید. این واقعیت گواه بر آنستکه نخستین و مبرم ترین وظیفه ما اینستکه به پرورش کارگران انقلابی که از لحاظ فعالیت حزبی در همان سطح روشنفکران انقلابی قرار دارند کمک نمائیم (ما روی کلمات: از لحاظ فعالیت حزبی، تکیه میکنیم زیرا از دیگر لحاظ رسیدن کارگران باین سطح اگر چه ضروری است، ولی چندان آسان و چندان حتمی نیست). بنابراین دقت و توجه عمده باید بدان معطوف گردد که کارگران تا سطح انقلابیون ارتقاء دهیم، نه اینکه، آنطور که اکونومیستها مایلند، خودمان حتماً تا سطح «توده کارگر»، و یا آنطور که «سوابودا» میخواهد تا سطح «کارگران میانه حال» تنزل نمائیم («سوابودا» در این مورد پا به پله دوم «اصول تعلیم و تربیت» اکونومیستی گذارده است). فکر من دور از آنستکه لزوم نشریات عامه فهم را برای کارگران و لزوم نشریات بویژه عامه فهم (البته نه نشریات بازاری) را برای کارگران مخصوصاً عقب مانده انکار نمایم. ولی آنچه مرا مشمئز میسازد اینستکه دائماً اصول تعلیم و تربیت را با مسائل سیاست و سازمان مخلوط می نمایند. آقایان حامیان «کارگر میانه حال»، شما با این تمایل خود که میخواهید حتماً هنگام صحبت بزرگوارانه قامت خود را خم نمائید، قبل از اینکه در باره سیاست کارگری و یا سازمان کارگری با کارگران سخنی گفته باشید بیشتر به آنها توهین کرده اید. بیائید در باره چیزهای جدی با قامت راست حرف بزنید و علم تعلیم و تربیت را به معلمین حواله نمائید نه اینکه به سیاسیون یا سازمان دهندگان! مگر میان روشنفکران نیز پیشقدم و «میانه حال» و «توده» وجود ندارد؟ مگر همه برای روشنفکران نیز نشریه های عامه فهم را ضروری میدانند و مگر این نشریات نوشته نمیشود؟ ولی بیائید فرض کنید که در مقاله راجع به سازمان دانشجویان یا دانش آموزان، نویسنده، مثل اینکه یک کشف نوینی کرده باشد، مکرر بگوید که پیش از هر چیز سازمانی از «دانشجویان میانه حال» لازم است. یقین است که چنین نویسندگی را مسخره میکنند و حق هم خواهند داشت. به وی خواهند گفت که: شما آن خرده ایده های سازمانی خود را، اگر دارید، به ما بدهید آنوقت ما خودمان معلوم میکنیم که کدام از ما «میانه حال» کدام بالاتر و کدام پائین تر است. ولی اگر شما از خود دارای خرده ایده

هائی برای سازمان نیستید، آنوقت تمام این غمخواریهای شما در حق «توده» و «میان‌ه‌حالان» فقط چیز ملال‌آوری خواهد بود. بالاخره باید بفهمید که خود مسائل «سیاست» و «سازمان» بقدری جدی است که صحبت در باره آنها هم باید کاملاً جدی باشد: میتوان و باید کارگران (همچنین دانشجویان و دانش‌آموزان) را طوری آماده نمود که در باره این مسائل با آنان بتوان بحث کرد، ولی حال که شما به بحث در باره این مسائل آغاز نمودید، پس پاسخهای صحیح بدهید، بسوی «میان‌ه‌حالان» و یا «توده» به قهقهه‌ها نروید و با لطفه‌گویی یا عبارت‌پردازی گریبان خود را خلاص نکنید (۶۸*).

کارگر انقلابی نیز برای آنکه کاملاً آماده کار خود گردد باید انقلابی حرفه‌ای شود. از اینرو این گفته ب - اف صحیح نیست که چون کارگر ۱۱ ساعت و نیم در فابریک سرگرم کار است بنابراین در مورد سایر وظائف انقلابی (بجز تبلیغات) «ناچار سنگینی عمده کار بر دوش قوای بینهایت جزئی روشن‌فکران خواهد افتاد». این امر بهیچوجه از روی «ناچاری» صورت نمیگیرد، بلکه علت آن عقب ماندگی ماست، زیرا که ما به وظیفه خود پی نبرده ایم. وظیفه ما عبارت از این است که به هر کارگری که دارای استعداد برجسته ایست یاری نمائیم تا بیک مبلغ حرفه‌ای، سازمان دهنده، مروج، موزع نشریه‌ها و غیره و غیره تبدیل گردد. در اینمورد ما بطرز کاملاً ننگ‌آوری نیروی خود را تلف میکنیم و نمیتوانیم آن چیز را که باید با دلسوزی خاصی رشد و پرورش دهیم محافظت نمائیم. نظری به آلمانیها بینکنید: قوای آنها صدمبار از ما بیشتر است ولی آنها بوجه نیکویی میفهمند که مبلغین حقیقتاً با استعداد و غیره از میان عناصر «میان‌ه‌حال» چندان زود بزود هم بوجود نمی‌آیند. بنابراین فوراً سعی میکنند هر کارگر با استعدادی را در شرایطی قرار دهند که استعدادهای وی کاملاً رشد نموده و کاملاً بکار برده شود: او را به مبلغ حرفه‌ای بدل میکنند، فعالیت وی را از یک فابریک به تمام رشته‌های صنعت و از یک محل به تمام کشور توسعه میدهند و بدینطریق او را تشویق میکنند تا میدان عمل خود را وسیعتر نماید. او در حرفه خویش تجربه و چالاک‌گی بدست میآورد، دایره معلومات و دانش خود را وسیعتر مینماید، پیشوایان برجسته سیاسی نقاط دیگر و نیز احزاب دیگر را از نزدیک مشاهده میکند، میکوشد که خودش هم بهمان پایه برسد و معلومات محیط کارگری و ایمان و اعتقاد سوسیالیستی خود را با آن تعلیمات حرفه‌ای، که پرولتاریا بدون آن نمیتواند علیه صفوف کاملاً تعلیم یافته دشمنانش به مبارزه‌ای سرسخت اقدام نماید، توأم سازد. فقط و فقط بدینطریق ببل‌ها و آئوئر‌ها از میان توده کارگر بیرون می‌آیند. اما آنچه را که در یک کشور از لحاظ سیاسی آزاد، تا درجه زیادی بخودی خود صورت میگیرد در کشور ما باید مرتباً سازمانهای ما انجام دهند. یکنفر کارگر مبلغ نسبتاً با قریحه که «مایه امیدواراست» نباید ۱۱ ساعت در فابریک کار کند. ما باید مراقب باشیم که او با پول حزب گذران کند، بتواند به موقع حالت غیر علنی بخود

بگیرد، محل های فعالیت خویش را تغییر دهد، زیرا در غیر اینصورت او تجربه زیادی بدست نخواهد آورد، دایره معلومات خود را وسیع نخواهد کرد و نخواهد توانست در مبارزه علیه ژاندارمها اقلأً چند سالی خود را حفظ کند. هر قدر جنبش خودبخودی توده های کارگر دامنه دارتر و عمیقتر گردد همانقدر آنها تعداد بیشتری مبلغین با استعداد و علاوه بر آن سازمان دهندگان با استعداد و مروجین و «پراتیسین»های به مفهوم خوب این کلمه (که تعدادشان در بین روشنفکران ما، که اکثراً تا اندازه ای دارای روح لاقیدی و بیحالی از نوع روسی هستند، اینقدر کم است) از بین خود بیرون خواهند داد. هنگامیکه ما دارای دسته هائی از کارگران انقلابی گردیم که مخصوصاً آماده شده و مکتب طولانی مبارزه را گذرانده باشند (در حالیکه البته این انقلابیون «مسلح به همه نوع اسلحه باشند») _ آنگاه دیگر هیچ پلیس سیاسی در دنیا نمیتواند از عهده آنها برآید، زیرا این دسته ها یعنی افرادی که بیدریغ نسبت به انقلاب وفا دارند از اعتماد بیدریغ وسیعترین توده های کارگر نیز بهره مند خواهند شد. و این گناه مستقیم ماست که کارگران را خیلی کم باین راه آموزش حرفه ای انقلابی، که در آن با «روشنفکران» مشترکند «سوق میدهیم» و با سخنان احمقانه خود در باره اینکه چه چیزی برای «توده کارگر» و چه چیزی برای «کارگر میانه حال» و غیره «در دسترس» است، خیلی زیاد آنها را بعقب میکشیم.

در این مورد نیز مانند سایر موارد دامنه محدود کار سازمانی با محدود شدن تئوری و وظائف سیاسی ما رابطه مسلم و لاینفک دارد (هر چند که اکثریت هنگفت «اکونومیستها» و پراتیسینهای تازه کار آنها احساس نمینمایند). کرنش در مقابل جریان خودبخودی برای ما یک نوع ترسی بوجود می آورد که مبادا یک قدم هم باشد از چیزهائیکه «در دسترس» توده است دور شویم و از فعالیت ساده در زمینه برآوردن نیازمندیهای آنی و بلاواسطه توده خیلی زیاد بالا برویم. نترسید آقایان! بیاد داشته باشید که ما از لحاظ سازمانی بقدری پائین هستیم که حتی فکر این موضوع هم که ما بتوانیم خیلی زیاد بالا برویم بیهوده است!

ه) سازمان «توطئه چینی» و «دموکراتیسم»

ولی در بین ما بسیارند کسانی که طوری گوششان نسبت به «صدای زندگی» حساس است که بیش از هر چیزی از همین موضوع بیم دارند و اشخاصی را که طرفدار نظریات مورد بحث میباشند به داشتن خط مشی «ناردنایا ولیا» و عدم درک «دموکراتیسم» و غیره متهم میسازند. لازم می آید این اتهامات را که البته «رابوچیه دلو» هم به آنها متوسل شده است، مورد بررسی قرار دهیم.

نگارنده این سطور کاملاً اطلاع دارد که اکونومیستهای پتربورگ روزنامه «رابوچایا گازتا» را هم

به داشتن خط مشی ناردنایا ولیا متهم میساختند (علت این اتهام هم اگر این روزنامه را با «رابوچیا میسل» مقایسه نمائیم بخودی خود معلوم است). باینجهت وقتیکه اندکی پس از پیدایش «ایسکرا» یکی از رفقا به ما اطلاع داد که سوسیال دموکراتهای شهر X «ایسکرا» را ارگان «ناردنایا ولیا» مینامند، ما از این موضوع هیچ متعجب نشدیم. بدیهیست این اتهام برای ما خوش آیند هم بود، زیرا کدام سوسیال دموکرات درستکار هست که اکونومیستها چنین اتهامی بوی نزده باشند؟

این اتهامات بر اثر دو نوع سوء تفاهم حاصل میگردد. اولاً در کشور ما بقدری از تاریخ جنبش انقلابی کم اطلاع دارند که هرگونه ایده مربوط به یک سازمان متمرکز پیکار جوئی را که اعلان جنگ قطعی به تزار بدهد «خط مشی ناردنایا ولیا» مینامند. و حال آنکه آن سازمان عالی که انقلابیون سالهای هفتاد داشتند، و میبایست برای همه ما نمونه میشد، بهیچوجه بدست ناردنایا ولیائیها تأسیس نگردیده بلکه از طرف زملیا ولیائیها (۷۹) تأسیس شده بود که بعداً به چرنی پردل و ناردنایا ولیا منشعب گشت. بدینطریق در هر سازمان پیکارجوی انقلابی خصوصیتی از ناردنایا ولیا دیدن خواه از لحاظ تاریخ خواه از لحاظ منطق بیمعنی است زیرا که هر خط مشی انقلابی، اگر در حقیقت فکر مبارزه جدی داشته باشد، بدون یک چنین سازمانی کارش از پیش نمیروند. اشتباه ناردنایا ولیائیها در آن نبود که آنها کوشش کردند تا همه اشخاص ناراضی را به سازمان خود جلب کنند و آن سازمانرا به مبارزه قطعی علیه حکومت مطلقه سوق دهند. برعکس، این خدمت بزرگ تاریخی آنهاست. اشتباه آنان در این بود که متکی بیک نوع تئوری بودند که از نظر ماهیت بهیچوجه انقلابی نبود و بلد نبودند یا نمیتوانستند یک ارتباط ناگستنی بین جنبش خود و مبارزه طبقاتی درون جامعه سرمایه داری که در حال نمو بود برقرار سازند. و فقط عدم درک مطلق مارکسیسم (یا «درک») آن مطابق روح «استرویسم» توانسته است تولید چنین عقیده ای نماید که پیدایش یک جنبش وسیع خودبخودی کارگری، وظیفه ایجاد سازمانی را بهمان خوبی سازمان زملیا ولیائیها و سازمانی بمراتب از آن هم بهتر را از عهده ما برمیدارد. برعکس، این جنبش به عینه چنین وظیفه ای را برعهده ما میگذارد، زیرا مبارزه خود بخودی پرولتاریا، تا زمانیکه یک سازمان مستحکم انقلابیون آنرا رهبری نکند «به مبارزه طبقاتی» حقیقی پرولتاریا مبدل نمیگردد.

ثانیاً، عده زیادی و از آنجمله ظاهراً ب. کریچفسکی («رابوچیه دلو» شماره ۱۰ ص ۱۸) به معنای آن جروبجی که سوسیال دموکراتها همیشه در مورد مبارزه سیاسی علیه نظریه «توطئه گرانه» می نمودند صحیحاً پی نمیبرند. ما علیه محدود ساختن مبارزه سیاسی و رساندن آن به مقام توطئه قیام نموده و همیشه خواهیم نمود (۶۹*)، ولی بدیهی است که معنی این بهیچوجه انکار لزوم یک سازمان محکم انقلابی نبوده است. مثلاً در رساله ای که در تبصره زیر نام آن برده

شده است در همین جریب‌های که علیه تبدیل مبارزه سیاسی به توطئه میشود سازمانی هم (بمثابه ایدآل سوسیال دموکراتیک) تصویر میشود که استحکامش باید آنقدر باشد که بتواند «برای وارد نمودن ضربت قطعی بر حکومت مطلقه» هم به «قیام متوسل شود» و هم به‌گونه «شیوه دیگر حمله» (۷۰*.) یک چنین سازمان مستحکم انقلابی از لحاظ شکل خود در یک کشور استبداد میتواند سازمان «توطئه چینی» هم نامیده شود زیرا واژه فرانسوی «کنسپیراسیون»، (conspiracy – پنهانکاری) با واژه روسی «زاگور» (BaroBop – توطئه) معادل است و پنهانکاری هم برای چنین سازمانی نهایت لزوم را دارد. پنهانکاری بدرجه ای شرط لازم یک چنین سازمانی است که تمام شرایط دیگر (عدۀ اعضاء گزین کردن آنها، وظایف و غیره) باید با شرط مذکور وفق داده شود. بنابراین ترس از این اتهام که ما سوسیال دموکراتها میخواهیم سازمان توطئه چینی بوجود آوریم، بزرگترین ساده لوحی خواهد بود. برای هر دشمن اکونومیسم باید این اتهام هم مانند اتهام به پیروی از «خط مشی ناردنیا ولیا» خوش آیند باشد.

به ما اعتراض خواهند کرد که: ممکن است چنین سازمان نیرومند و کاملاً سری که تمام بندها و رشته های فعالیت پنهانی را در دست خویش متجمع میسازد و برحسب ضرورت یک سازمان متمرکزی است، با کمال سهولت دست به حمله قبل از موعد بزند و ناسنجیده به حدت جنبش بیافزاید و این کار را وقتی بکند که رشد نارضایتی سیاسی و نیروی غلیان و خشم طبقه کارگر و غیره هنوز این کار را ممکن و واجب نکرده باشد. در پاسخ این اعتراض ما میگوئیم: اگر بطور مجرد و انتزاعی سخن بگوئیم البته نمیشود انکار کرد که یک سازمان پیکارجو ممکن است دست به یک نبرد ناسنجیده ای بزند و ممکن است این نبرد به شکستی منجر گردد که در شرایط دیگر ابداً حتمی نیست. ولی در مورد چنین مسئله ای نمیتوان به ملاحظات مجرد و انتزاعی اکتفا نمود زیرا از این نظر برای هرگونه پیکاری احتمال شکست هست و برای تخفیف این احتمال هیچ وسیله ای بغیر از آمادگی متشکل برای پیکار وجود ندارد. و اما اگر ما مسئله را مشخصاً در زمینه شرایط روسیه کنونی طرح کنیم، آنگاه ناچار این نتیجه مثبت گرفته خواهد شد که سازمان انقلابی محکم بدون چون و چرا و برای همین لازم است که به جنبش جنبه پایداری بدهد و آنرا از احتمال حملات ناسنجیده برحذر دارد. همانا اکنون که چنین سازمانی وجود ندارد و جنبش انقلابی خودبخود سریعاً رشد میکند دو خط مشی افراطی در مقابل یکدیگر مشاهده میشود (که حسب المعمول، «بهم میرسند»): گاه اکونومیسم کاملاً بی بند و بار و موعظه اعتدال و میانه روی و گاه «ترور تهیج کننده» بهمان اندازه بی بند و بار که میکوشد «در جنبشی که در حال تکامل و استحکام است ولی هنوز به آغاز نزدیک تر است تا به پایان، بطور مصنوعی، علائم بروز پایان را برانگیزد» (مقاله و. زاسولیک در روزنامه «زاریا» شماره ۲-۳ ص ۳۵۳). و مثال «رابوچیه دلو» نشان میدهد که هم اکنون سوسیال دموکراتهایی وجود دارند که در برابر هر دو خط مشی افراطی

سپر می اندازند. این پدیده صرف نظر از سایر علل، ضمناً باین علت تعجب آور نیست که «مبارزه اقتصادی علیه کارفرمایان و حکومت» هرگز شخص انقلابی را قانع نخواهد ساخت و همیشه افراط و تفریط گاه در یک جا و گاه در جای دیگر پدیدار خواهد شد. تنها آن سازمان پیکارجوی متمرکزی که با متانت مجری سیاست سوسیال دموکراتیک باشد و باصطلاح تمام غرایز و تمایلات انقلابی را برآورده کند قادر است جنبش را از حمله ناسنجیده مصون داشته و حمله ایرا که نوید موفقیت دهد تدارک ببیند.

سپس به ما اعتراض خواهند نمود که نظری که ما درباره سازمان بیان نمودیم با «اصل دموکراتیک» مغایرت دارد. هر قدر که اتهام پیشین منشاء خاص روسی دارد همانقدر این اعتراض جنبه خاص خارجی دارد. و فقط یک سازمان خارجه («اتحادیه سوسیال دموکراتهای روس») میتواند است به هیئت تحریریه خود، ضمن دستورهای دیگر، دستور زیرین را بدهد:

«اصل تشکیلاتی. به منظور رشد و توسعه موفقیت آمیز و وحدت سوسیال دموکراسی، لازم است اصل دموکراتیک وسیع در سازمان حزبی سوسیال دموکراسی خاطرنشان گردد، رشد و توسعه داده شود و در راه آن مبارزه بعمل آید. و این امر مخصوصاً از این لحاظ ضروری است که در صفوف حزب ما تمایلات ضد دموکراتیک بروز نموده است» («دو کنگره» ص ۱۸).

و اما اینکه «رابوچیه دلو» چگونه علیه تمایلات ضد دموکراتیک «ایسکرا» مبارزه میکند مطلبی است که ما در فصل آینده خواهیم دید. لیکن حالا این «اصل» را که از طرف اکونومیستها به میان آورده میشود از نزدیکتر مورد دقت قرار میدهیم. تصور میروود هرکس موافق باشد که لازمه «اصل دموکراتیک وسیع» دو شرط حتمی زیرین است: نخست آشکار بودن کامل و دوم انتخابی بودن تمام مقامات. بدون آشکار بودن و آنهم چنان آشکار بودن که تنها محدود به اعضای سازمان نباشد، صحبت از دموکراتیسم خنده آور است. سازمان حزب سوسیال دموکراسی آلمان را ما دموکراتیک مینامیم زیرا در آن همه کارها حتی جلسات کنگره حزبی هم آشکار است؛ اما هیچکس سازمانی را که خود را در پس پرده اختفا از اشخاص غیر حزبی مستور داشته است سازمان دموکراتیک نمینامد. حال سؤال میشود: مطرح نمودن «اصل دموکراتیک وسیع»، در حالیکه شرط اساسی این اصل برای سازمان پنهانی قابل اجرا نیست، چه معنی دارد؟ با اینوضع «اصل وسیع» فقط یک جمله پر سر و صدا ولی توخالی میشود. از این گذشته، این جمله گواه است بر اینکه وظائف حیانی لحظه فعلی در مورد سازمان بهیچوجه درک نشده است. همه میدانند که عدم مراعات پنهانکاری در میان توده «وسیع» انقلابیون کشور ما چه دامنه عظیمی دارد. ما دیدیم که با چه سوز و گدازی ب. اف از این امر شکایت میکند و بجا و به مورد خواهان «دقت کامل در انتخاب اعضا است» («رابوچیه دلو» شماره ۶ ص ۴۲). آنوقت اشخاص یافت میشوند و از «شم زندگی» خود لاف میزنند که در چنین اوضاع و احوالی اصرارشان روی پنهانکاری کامل

و انتخاب دقیق (و بنا بر این محدودتر) اعضاء نبوده بلکه روی «اصل دموکراتیک وسیع» است! راستی که سوراخ دعا گم کرده اید.

در باره علامت دوم دموکراسی، یعنی انتخابی بودن نیز کار بهمین منوال است. در کشورهاییکه دارای آزادی سیاسی هستند، این شرط بخودی خود واضح و روشن است. ماده اول آئین نامه سازمانی حزب سوسیال دموکرات آلمان میگوید - «هر کسیکه اصول برنامه حزب را بپذیرد و بقدر قوه خود از حزب پشتیبانی نماید عضو حزب محسوب میشود» و چون تمام عرصه سیاست مانند صحنه تئاتر در جلو نظر همه تماشاچیان باز است، لذا این پذیرش، یا عدم پذیرش، این پشتیبانی یا مخالفت بر همه و هر کس چه از روی روزنامه ها و چه در مجالس عمومی، معلوم است. همه میدانند که فلان سیاستمدار فعالیتش را از فلان جا شروع کرده، فلان راه تکامل را طی نموده، در دقایق دشوار زندگی فلان عمل از او سر زده و عموماً دارای فلان اوصاف است، - و از اینرو طبیعی است که این گونه افراد را تمام اعضای حزب میتوانند با علم به اوضاع برای شغل معین حزبی انتخاب کنند یا نکنند. وجود نظارت همگانی (همگانی به معنای حقیقی کلمه) بر عضو حزب در هر قدمی که در میدان فعالیت سیاسی برمیدارد، یک دستگاه خودکاری ایجاد مینماید که محصول آن همان چیزی است که در زیست شناسی آنرا «بقای اصلح» مینامند. «انتخاب طبیعی» که در سایه آشکار بودن کامل و انتخابی بودن و نظارت همگانی، انجام میگردد باعث میشود که هر فرد سرانجام «در مسند خود» قرار گیرد، دست بکاری زند که بیشتر متناسب با قوه و استعداد وی باشد، تمام عواقب اشتباهات خویش را بر دوش خود احساس نماید، در جلو چشم همه ثابت کند که قادر است اشتباهات خود را بپذیرد و از آن احتراز نماید.

حال همین جریان را در چهار چوب رژیم استبدادی ما در نظر آورید! آیا این امکان پذیر است که در کشور ما همه «کسانیکه اصول برنامه حزب را می پذیرند و بقدر قوه خود را حزب پشتیبانی می نمایند» حق داشته باشند هر گامی را که یکنفر انقلابی مخفی برمیدارد نظارت کنند؟ و همه آنها از بین این انقلابیون مخفی فلان یا بهمان را انتخاب نمایند، و حال آنکه شخص انقلابی از نظر مصالح کار موظف است شخصیت خویش را از نه دهم این «همه» پنهان دارد؟ اندکی در معنی حقیقی کلمات پرطمطراقی که «رابوچیه دلو» بکار میبرد دقت نمائید آنوقت خواهید دید که «دموکراتیسم وسیع» سازمان حزبی در ظلمت استبداد و در شرایطی که دست چین کردن اشخاص از طرف ژاندارمها رایج است، فقط یک بازیچه پوچ و زیان بخشی است. این یک بازیچه پوچ است، زیرا در عمل هیچ سازمان انقلابی هرگز دموکراتیسم وسیع را، حتی با وجود داشتن منتهای تمایل، اجرا نکرده و نمیتواند اجرا کند. این یک بازیچه زیان بخش است، زیرا کوشش برای بکار بردن «اصل دموکراتیک وسیع» فقط کار پلیس را در مورد ایجاد سوانح بزرگ تسهیل کرده و خرده کاری را که امروز رایج است ابدی می نماید و افکار پراتیسینها را از وظیفه

جدی و مبهم آنها، که باید خود را انقلابی حرفه ای بار آورند، منحرف ساخته متوجه تدوین آئین نامه های بلند بالای «کاغذی» در باره سیستمهای انتخابات مینماید. فقط در خارجه که در آنجا غالباً اشخاصی دور هم جمع میشوند که پیدا کردن کار درست و حسابی و با روح برایشان ممکن نیست، این «دموکراسی بازی» توانسته است در بعضی جاها و بویژه در میان دسته های کوچک گوناگون توسعه پیدا کند.

برای اینکه تمام زشتی شیوه مورد پسند «رابوچیه دلو» را که دوست دارد «اصل» خوش ظاهری نظیر دموکراتیسم در کار انقلابی را پیش بکشد، بخواننده نشان دهیم، باز هم به شاهد متوسل میشویم. این شاهد - ی. سربریاکف دبیر مجله «ناکانونه» چاپ لندن است که به «رابوچیه دلو» علاقه مفرط و از پلخانف و «پلخانوی ها» نفرت زیادی دارد؛ «ناکانونه» در مقالات خود راجع به اشعاب «اتحادیه سوسیال دموکراتهای روس» مقیم خارجه، جداً جانب «رابوچیه دلو» را گرفته و با یک دنیا سخنان ناشایسته به پلخانف هجوم آورده است. لذا با این تفصیل ارزش یک چنین شاهدهی در این مسئله زیادت است. در شماره هفتم مجله «ناکانونه» (ژوئیه سال ۱۸۹۹) در مقاله تحت عنوان «به مناسبت بیانیه گروه خود آزادی کارگران»، ی. سربریاکف به «قبیح» پیش کشیدن مسائل «مربوط به خود فریبی و اولویت و مسئله باصطلاح آرئوپاژ» * * areopage دیوان داوری. مترجم * در جنبش جدی کارگری» اشاره نموده و در ضمن چنین نگاشته است:

«میشکین، روگاف، ژلیابف، میخائیلوف، پیروفسکایا، فیگنر و دیگران هیچوقت خودشانرا پیشوا حساب نمیکردند و هیچکس آنها را انتخاب و تعیین نمیکرد، گرچه آنها در حقیقت یک چنین کسانی بودند، زیرا چه در دوره ترویج و چه در دوره مبارزه علیه حکومت، آنها قسمت اعظم سنگینی کار را بدوش خود داشتند، به خطرناکترین نقاط میرفتند و فعالیتشان از همه با ثمرتر بود. اولویت آنها هم در نتیجه تمایل آنها بدست نیامد بلکه در نتیجه اعتماد رفقای اطرافی به عقل، به انرژی و وفاداری آنها بدست آمد. و اما ترس از فلان آرئوپاژ (اگر ترس در بین نیست دیگر نوشتن در باره آن چه لزومی دارد) که مبادا با فعالیتهای خود جنبش را اداره نماید، دیگر زیاده از حد ساده لوحی است. کی است که بحرف آن گوش بدهد؟»

ما از خواننده میپرسیم «آرئوپاژ» با «تمایلات ضد دموکراتیک» چه تفاوتی دارد؟ مگر واضح و روشن نیست که اصل سازمانی «خوش ظاهر» رابوچیه دلو» نیز عیناً همینگونه هم ساده لوحانه و هم قبیح است، - ساده لوحانه است، زیرا تا موقعیکه «رفقای اطرافی به عقل، انرژی و وفاداری آنها» اعتماد نداشته باشند هیچ کس به حرف «آرئوپاژ» یا اشخاصی که «تمایلات ضد دموکراتیک» دارند گوش نخواهد داد. قبیح است، زیرا یک رفتار عوام فریبانه ایست که از شهرت پرستی یکدسته، از عدم آشنائی دسته دیگر به احوال حقیقی جنبش ما و از عدم آمادگی و آشنا نبودن دسته سوم به تاریخ جنبش انقلابی سوء استفاده مینماید. یگانه اصل جدی سازمانی برای

کارکنان جنبش ما باید عبارت باشد از: پنهانکاری بسیار شدید، گزین کردن بسیار دقیق اعضاء و آماده نمودن انقلابیون حرفه ای. هرگاه این صفات موجود باشد، — چیز دیگری هم تأمین خواهد بود که از «دموکراتیسم» بالاتر است و آن: اعتماد کامل رفیقانه در بین انقلابیون است. و این موضوع برای ما ضرورت قطعی دارد، زیرا در روسیه ما نمیتوان نظارت دموکراتیک همگانی را جایگزین آن ساخت. اشتباه بزرگی بود اگر تصور میشد که عدم امکان نظارت حقیقی «دموکراتیک»، باعث میشود که اعضاء سازمان انقلابی مورد نظارت قرار نگیرند: البته آنها وقت اینرا ندارند که در اطراف شکل‌های بازیچه ای دموکراتیسم (دموکراتیسم در میان هسته فشرده ای از رفقاییکه بیکدیگر اعتماد کامل دارند) بیاندیشند، ولی حس مسئولیت در آنها بسیار شدید است و ضمناً از روی تجربه بر آنها معلوم شده است که سازمان انقلابیون حقیقی برای اینکه گریبان خویش را از دست یک عضو ناشایست خلاص کند از هیچگونه وسایلی روگردان نخواهد بود. وانگهی در کشور ما یک افکار عمومی مربوط به محیط انقلابی روس (و بین المللی) وجود دارد که بقدر کافی ترقی نموده و از خودداری تاریخ طولانی است و هرگونه انحرافی از وظیفه رفاقت را با قساوت بی‌امانی مجازات مینماید («دموکراتیسم») هم یعنی دموکراتیسم حقیقی نه بازیچه ای بمشابه جزئی از کل، داخل در این مفهوم رفاقت است!). همه اینها را در نظر بگیرید آنوقت به وی تعفن ژنرال بازی مهاجرین مقیم خارجه را از این گفتگوها و قطعنامه های مربوط به «تمایلات ضد دموکراتیک» حس خواهید کرد!

اینرا نیز باید در نظر گرفت که منبع دیگر اینگونه گفتگوها، یعنی ساده لوحی، نیز از در هم برهمی تصورات مربوط به دموکراسی سرچشمه میگردد. در کتاب زوجین وب فصل جالب توجهی موسوم به «دموکراسی بدوی» راجع به تردیونیونهای انگلیس وجود دارد. مؤلفین در کتاب نامبرده نقل مینمایند که چگونه کارگران انگلیس، در نخستین دوران موجودیت اتحادیه های خود، نشانه حتمی دموکراسی را این میدانستند که تمام کارهای مربوط به اداره اتحادیه ها را تمام اعضاء انجام دهند: نه تنها تمام مسائل بوسیله اخذ رأی از همه اعضاء حل میشد بلکه مشاغل را نیز همه اعضاء بنوبه اشغال میکردند. یک آزمایش دور و دراز تاریخی لازم بود تا کارگران به بیهودگی اینگونه تصورات در مورد دموکراسی و بلزوم مؤسسات نمایندگی از یکطرف و افراد دارای مشاغل حرفه ای از طرف دیگر پی ببرند. لازم بود چند بار صندوقهای اتحادیه ورشکست شود تا آنکه کارگران پی ببرند که موضوع تناسب بین پرداخت حق عضویت و کمک خرج دریافتی را نمیتوان فقط بوسیله اخذ رأی دموکراتیک حل نمود بلکه اظهار نظر متخصص امور بیمه نیز لازم است. سپس کتاب کائوتسکی راجع به پارلمانتاریسم و قانونگذاری ملی را بردارید — شما خواهید دید که نتیجه گیریهای یک تئوریسین مارکسیست با درسی که از عمل چندین ساله کارگرانی بدست آمده است که «خود بخود» متحد میشدند، درست در می آید. کائوتسکی علیه آن طرز بدوی که

ریتینگ هائوزن دموکراسی را درک کرده است جداً قیام میکند. او اشخاصی را که بخاطر این دموکراسی حاضرند طلب کنند که «جراید توده ای مستقیماً تحت نظر توده نگارش یابد» مورد تمسخر قرار میدهد، لزوم وجود روزنامه نگاران حرفه ای و پارلمان نشینان و غیره را برای رهبری سوسیال دموکراتیک مبارزه طبقاتی پرولتاریا مدلل میسازد و به «سوسیالیسم آنارشیستها و ادبا» که «برای ایجاد تأثیر» از قانونگذاری مستقیم مردم مدح و ثنا میکنند و نمیفهمند که مورد استعمال آن در جامعه کنونی بسی مشروط است، می تازد.

کسیکه در جنبش ما عملاً کار کرده باشد میداند که نظریه «بدوی» در مورد دموکراسی به چه میزان وسیعی میان توده جوانان محصل و کارگر شیوع دارد. تعجب آور نیست که این نظریه، هم در آئین نامه ها و هم در نشریات نفوذ می نماید. اکونومیستهای برنشتین مآب در آئین نامه خود چنین نوشته بودند: «ماده ۱۰: همه کارهائیکه با منافع تمام سازمان اتحادیه تماس دارد باکثرت آراء همه اعضای آن حل میشود». اکونومیستهای تروریست مآب هم، هم آهنگ با آنها میگویند: «لازم است که تصمیمات کمیته از همه محفلها بگذرد و فقط بعد از آن بصورت تصمیمات حقیقی درآید» («سوابدا» شماره ۱ ص ۶۷). توجه کنید که این تقاضای اجراء وسیع رفرا ندیم علاوه بر تقاضای ساختن تمام تشکیلات بر اساس انتخابی بمیان کشیده شده است! البته ما بهیچوجه در این فکر نیستیم که پراتیسینهای را که امکان فوق العاده کمی برای آشنائی با تئوری و عمل سازمانهای واقعاً دموکراتیک داشته اند در این مورد سرزنش کنیم. ولی وقتی «رابوچیہ دلو»، که ادعای نقش رهبری دارد، در چنین شرایطی به صدور قطعنامه مربوط به اصل دموکراتیک وسیع اکتفا مینماید، چطور ممکن است نگوئیم که این عمل صرفاً «برای ایجاد تأثیر» بوده است؟

و) کار محلی و کار مربوط به سراسر روسیه

هر آینه اعتراضهائیکه بر ضد نقشه مشروحه سازمان در مورد دموکراتیک نبودن و جنبه توطئه داشتن این سازمان شده است کاملاً بی اساس است آنوقت یک مسئله دیگر میماند که اغلب اوقات پیش کشیده میشود و شایسته بررسی کامل است. این مسئله مربوط است به وجه تناسب بین کار محلی و کار مربوط به سراسر روسیه. اظهار نگرانی میشود که آیا تشکیل سازمان متمرکز منجر به جابجا شدن مرکز ثقل از اولی به دومی نخواهد گشت؟ آیا این موضوع استحکام رابطه ما را با توده کارگران و عموماً پایداری تبلیغات محلی را ضعیف خواهد کرد و بدینترتیب به جنبش صدمه وارد خواهد آورد؟ ما در پاسخ میگوئیم که جنبش سالهای اخیر ما اتفاقاً از این موضوع که فعالین محلی زیاده از حد در کارهای محلی غرق شده اند، زیان می بیند؛ و از

اینرو حتماً لازم است که مرکز ثقل قدری به کارهای مربوط به سراسر روسیه انتقال داده شود؛ و چنین انتقالی استحکام رابطه ما و پایداری تبلیغات محلی ما را ضعیف نمی نماید بلکه هر دو را تحکیم خواهد کرد. حال به بررسی موضوع ارگان مرکزی و ارگانهای محلی بپردازیم و از خواننده خواهش میکنیم فراموش نکند که موضوع روزنامه برای ما فقط نمونه ایست که عملیات انقلابی بی اندازه پر دامنه تر و همه جانبه ای را بطور کلی مجسم میسازد.

در دوران اول جنبش توده ای (سالهای ۱۸۹۶-۱۸۹۸) از طرف فعالین محلی کوشش میشود که «رابوچایا گازتا» بعنوان ارگانی برای سراسر روسیه معین گردد؛ در دوران بعدی (سالهای ۱۸۹۸-۱۹۰۰) جنبش قدم بزرگی به پیش برمیدارد لیکن توجه فعالین تماماً به ارگانهای محلی معطوف است. اگر همه این ارگانهای محلی را یکجا حساب کنیم آنگاه معلوم میشود (۷۱*) که به حساب متوسط به هر یک ماه یک شماره میافتد. مگر این تصویر روشنی از خرده کاری ما نیست؟ آیا این موضوع عقب ماندن سازمانهای انقلابی ما را از غلیان خودبخودی جنبش بطور صریح نشان نمیدهد؟ اگر همان تعداد شماره روزنامه از جانب دسته های پراکنده محلی نه بلکه از جانب سازمان واحدی منتشر میشد آنوقت ما نه فقط قوای بسیاری را پس انداز میکردیم بلکه پایداری و ادامه کاری خود را نیز به انتها درجه بیشتر تأمین مینمودیم. این ملاحظه ساده را، خواه آن پراتیسینهایی که تقریباً فقط برای ارگانهای محلی فعالانه کار میکنند (و متأسفانه اکنون نیز در موارد خیلی زیادی همینطور است) و خواه آن نویسندگانی که در این موضوع دن کیشوت مآبی تعجب آوری نشان میدهند، اغلب اوقات از نظر دور میدارند. یک پراتیسین معمولاً باین ملاحظه اکتفا می نماید که برای فعالین محلی «دشوار است» (۷۲*) هم خود را صرف برپا ساختن یک روزنامه سراسر روسیه ای نماید و میگوید بهتر است که اقللاً یک روزنامه محلی باشد تا هیچ روزنامه ای نباشد. نکته آخر البته کاملاً صحیح است و در اعتراف به اینکه روزنامه محلی بطور کلی اهمیت بزرگ و فایده فراوانی دارد ما از هیچ پراتیسینی عقب نمیانیم. ولی آخر مطلب برسر این نیست بلکه برسر آن است که آیا نمیشود از پراکندگی و خرده کاری، که با این وضوح در ۳۰ شماره روزنامه محلی در تمام روسیه طی دو سال و نیم مشهود است، خلاصی یافت. باین قاعده مسلم ولی خیلی کلی درباره فواید جرائد محلی بطور کلی - اکتفا ننمائید بلکه شهامت داشته باشید به جوانب منفی آن نیز، که طی آزمایش دو سال و نیمه بروز نموده است، صریحاً اقرار کنید، این آزمایش گواه بر آنستکه جراید محلی در شرایط ما در اکثر موارد از لحاظ اصولی ناپایدار، از لحاظ سیاسی فاقد اهمیت بوده و از حیث صرف قوای انقلابی بی اندازه گران تمام میشوند و از حیث تکنیک هم بهیچوجه رضایت بخش نیستند (بدیهیست نظر من تکنیک چاپ نیست بلکه تعداد و نظم چاپ آنها است). هیچیک از نقایص نامبرده هم تصادفی نیست بلکه نتیجه ناگزیر آن پراکندگی است که از طرفی خود علتی است برای تفوق جراید محلی

در دوره مورد بحث و از طرف دیگر وجود این تفوق آنرا تقویت مینماید. اساساً از قوه یک سازمان جداگانه محلی خارج است که بتواند پایداری اصولی روزنامه خود را تأمین نماید و آنرا به پایه ارگان سیاسی ارتقاء دهد، از قوه اش خارج است که بتواند برای روشن ساختن تمام حیات سیاسی ما مدرک کافی گرد آورد و مورد استفاده قرار دهد. و اما دلیلی که معمولاً برای دفاع از لزوم جراید متعدد محلی در کشورهای آزاد بکار برده میشود - حاکی از اینکه اگر این جراید از طرف کارگران محلی چاپ شود ارزان تمام شده و خبر هم کامل تر و سریع تر به اهالی محل رسانده میشود -، بنابه تجاربی که در دست است در کشور ما برضد جراید محلی تمام میشود. جراید مزبور از لحاظ صرف قوای انقلابی بی اندازه گران تمام میشوند و انتشار آنها هم بویژه نادر است و آنها باین علت ساده که برای روزنامه غیر علنی، هر قدر هم کوچک باشد، چنان دستگاه پنهانی بزرگی لازم است که وجود صنایع بزرگ فابریکی را ایجاب مینماید زیرا در کارگاه دستی نمیشود چنین دستگاهی را تهیه نمود. در صورتی هم که دستگاه پنهانی جنبه ابتدائی داشته باشد غالباً موجب آن میگردد (هر پراتیسینی از این نوع مثالها خیلی زیاد میداند) که پلیس از چاپ و انتشار یکی دو شماره برای وارد آوردن یک شکست وسیع استفاده نموده همه چیز را بطوری پاک و پاکیزه رفت و روب مینماید که در نتیجه باز هم باید کار را از نو شروع نمود. لازمه یک دستگاه مخفی خوب این است که انقلابیون دارای آمادگی حرفه ای خوب باشند و کار بطور کاملاً منظمی تقسیم شده باشد و حال آنکه هیچیک از این دو در حیطة قدرت یک سازمان جداگانه محلی، هر قدر هم که در لحظه فعلی قوی باشد، نیست. صرف نظر از منافع و مصالح عمومی همه جنبش ما (تربیت سوسیالیستی و سیاسی و از لحاظ اصولی استوار کارگران) حتی در مورد مصالح اختصاصاً محلی نیز آنچه بهتر خدمت میکند ارگانهای محلی نیست: اگر این امر خلاف گوئی بنظر آید فقط در نظر اول است و الا در عمل، آزمایش دو سال و نیمه ای، که فوقاً بدان اشاره کردیم، این حقیقت را بطور غیر قابل تکذیبی ثابت میکند. هر کسی موافقت دارد که اگر کلیه آن نیروهای محلی، که ۳۰ شماره روزنامه بیرون داده اند، در سر یک روزنامه کار میکردند این یک روزنامه به آسانی ۶۰ شماره و حتی صد شماره بیرون میداد و بالنتیجه تمام خصوصیات صرفاً محلی جنبش را کاملتر منعکس مینمود. شکی نیست که دادن چنین سازمانی آسان نیست ولی بالاخره لازم است که ما ضرورت آن را حس کنیم، لازمست که هر محفل محلی در باره این موضوع فکر نماید و فعالانه کار کند و منتظر تکان از خارج نباشد و فریب آنرا نخورد که ارگان محلی در دسترس و در نزدیکی وی است، ارگانی که - برحسب تجربه انقلابی ما - غالباً توهمی بیش نیست.

آن نویسندگان سیاسی و اجتماعی هم که خود را بیش از همه با پراتیسینها نزدیک میدانند و این توهمی بودن را نمی بینند و با استدلالهایی که بطور تعجب آوری پیش پافتاده و پوچ است،

حاکمی از این که هم روزنامه های محلی، هم روزنامه های ناحیه ای و هم روزنامه ای برای سراسر روسیه لازم است، گریبان خود را خلاص می کنند، خدمت بدی بکار عملی می نمایند. بدیهیست همه آنها بطور کلی لازمست، لیکن وقتی انسان برای حل یک مسئله مشخص سازمانی دست بکار میشود باید در باره شرایط محیط و زمان هم فکر کند. — آیا حقیقاً هم این دن کیشوت مآبی نیست که وقتی «سوادا» (شماره ۱ ص ۶۸) بویژه «مسئله روزنامه را مورد مذاقه قرار میدهد» مینگارد: «بنظر ما هر محل اندک با اهمیتی که کارگران در آنجا گرد آمده اند — باید از خودش روزنامه کارگری داشته باشد. نه اینکه از جائی آورده شده باشد بلکه بخصوص از خودش باشد». حال که این روزنامه نگار نمیخواهد در باره معنای سخنان خودش بیاندیشد پس، خواننده، لااقل شما بجای وی بیاندیشید: ده ها بلکه صدها «محل اندک با اهمیتی که کارگران در آنجا گرد آمده اند» در روسیه وجود دارد، با این ترتیب ببینید اگر واقعاً هر سازمان محلی روزنامه ای مخصوص بخودش انتشار میداد چگونه خرده کاری ما ابدی میشد! چقدر این پراکندگی وظیفه ژاندارمهای ما را آسان میکرد که کارکنان محلی را بدون «اندک» زحمتی در همان ابتدای فعالیتشان دستگیر نموده امکان ندهند از میان آنها انقلابیون حقیقی بیرون بیایند! نویسنده سخن خود را ادامه داده میگوید که در روزنامه مخصوص سراسر روسیه توصیف و تشریح کردار صاحبان فابریک و «جزئیات زندگی کارگران در شهرهای مختلف، در شهرهای غیر خودی» جالب توجه نخواهد بود، و حال آنکه «برای ساکن شهر اریول خواندن اخبار مربوط به امور اریول بهیچوجه خسته کننده نیست. هر بار او میداند که به کی «زده اند» و چه کسی را «چوبکاری کرده اند» و روحش به جولان می آید» (ص ۶۹). آری، آری روح ساکن شهر اریول به جولان می آید ولی فکر روزنامه نگار ما هم زیاده از حد «به جولان می آید». او میبایست در باره اینموضوع فکر کند که آیا دفاع از این سفله کاری شایسته هست؟ ما در اعتراف بلزوم و اهمیت افشای امور فابریک از هیچکس عقب نمیانیم، لیکن اینموضوع را هم باید در خاطر داشت که ما اینک بجائی رسیده ایم که برای ساکنین پتربورگ خواندن اخبار مربوط به پتربورگ در روزنامه «رابوچایا میسل» پتربورگ ملال آور شده است. ما برای افشای امور فابریک در محل همیشه دارای اوراقی بودیم و این اوراق همیشه هم باید باقی بماند، — اما کیفیت روزنامه را ما باید بالا ببریم نه اینکه بپایه یک ورقه فابریکی تنزل دهیم. برای «روزنامه» آنقدرها ما احتیاج به افشای «جزئیات» نداریم، بلکه بیشتر احتیاج به افشای نقایص بزرگی داریم که مخصوص جریان کلیه فابریک ها است و این عمل باید متکی به مثالهای مخصوصاً برجسته ئی باشد و به همین جهت بتواند علاقه کلیه کارگران و کلیه رهبران جنبش را جلب نماید، بتواند حقیقتاً دانش آنها را غنی سازد، دائره معلوماتشانرا توسعه دهد، شالوده ای برای بیداری یک ناحیه جدید و یک قشر تازه حرفه ای کارگران بریزد.

«سپس در روزنامهٔ محلی میتوان مچ دست سران فابریک یا مقامات دیگر را در مورد تمام خلافاکاریها فوراً و سربرنگاه گرفت. اما تا خبر به روزنامهٔ عمومی دور دست برسد در خود محل این واقعه دیگر فراموش شده است و مردم به مغز خود فشار آورده خواهند گفت: «خدایا این واقعه کی رخ داده بود!»، (در همان صفحه). آری همینطور است: خدایا کی رخ داده بود! چنانکه از همان منبع اطلاع حاصل میکنیم ۳۰ شماره روزنامه که در طی دو سال و نیم انتشار یافته بین شش شهر تقسیم میشود. بدینطریق بحساب میانه به هر شهری در طی شش ماه یک شماره میافتد! و اگر روزنامه نگار سبک مغز ما در تصور خود بازده کار محلی را سه برابر هم بکند (چیزی که در مورد یک شهر متوسط بهیچوجه درست نیست زیرا در شرایط خرده کاری ترقی زیاد بازده کار غیر ممکن است) باز در هر دو ماه یک شماره میشود، و این با موضوع «سربرنگاه گرفتن» هیچگونه شباهتی ندارد. در صورتیکه کفایت ده سازمان محلی متحد شوند و نمایندگان از خود برای انجام وظائف پرفعالیت تشکیل روزنامهٔ عمومی گسیل دارند، تا اینکه بتوان در جزئیات نه بلکه در بی ترتیبی های واقعاً مهم و نمونه وار هر دو هفته ای یکبار در سراسر روسیه «مچ گرفت». هیچ کسیکه از وضع کار در سازمانهای ما آگاه باشد در این امر شبهه ای نخواهد داشت. و اما اگر بخواهیم در بارهٔ گرفتن مچ دشمن در محل ارتکاب جرم بطور جدی سخن بگوئیم و مقصودمان زیب و زینت کلام نباشد، باید بگوئیم که عموماً روزنامهٔ غیر علنی حتی فکر اینموضوع را هم نباید بکند: این کار را فقط شبنامه میتواند بکند زیرا حداکثر مؤعد برای این قبیل مچ گرفتن ها اغلب از یکی دو روز تجاوز نمیکند (مثلاً اعتصاب معمولی کوتاه مدت، یا زد و خورد توی فابریک، یا نمایش و امثال آن را بگیرد).

نویسندهٔ ما در دنبالهٔ سخن خود میگوید: «کارگر نه فقط در فابریک بلکه در شهر نیز زندگی میکنند» و با این گفتهٔ خود با چنان پی گیری سختی از جزء به کل می پرد که جا دارد خود بوریس کریچفسکی هم به آن افتخار کند. وی به مسائل مربوط به انجمنهای شهر، بیمارستانهای شهر، مدارس شهر اشاره نموده خواستار آنست که روزنامهٔ کارگری بطور کلی امور شهری را مسکوت عنه نگذارد _ این خواست بخودی خود خواست بسیار خوبیست ولی در عین حال تصویر کاملاً واضحی از آن قضا و تهای مجرد و انتزاعی پوچی است که چه بسا در موقع بحث در بارهٔ روزنامه های محلی، فقط به آن اکتفا می کنند. اولاً هرگاه حقیقتاً «در هر محل اندک با اهمیتی که کارگران در آنجا گرد آمده اند» جرائدی به چنین ستون مفصلی از اخبار شهری که روزنامهٔ «سوابودا» طالب است بوجود میامد، این کار در شرایط فعلی روسیه حتماً به سفله کاری واقعی مبدل میشد و در معرفت به اهمیت وارد آوردن فشار انقلابی در سراسر روسیه به حکومت مطلقه تزاری فتور ایجاد مینمود و ضمناً موجب تقویت جوانه های آن خط مشی میشد که گفته معروفی در بارهٔ انقلابیونی که از پارلمان غیر موجود خیلی زیاد و از انجمنهای شهری موجود خیلی کم

سخن میگویند اکنون به این خط مشی شهرت داده است، جوانه هائی که بسیار سخت جان و در واقع ریشه کن نشده بلکه فقط نهفته و یا حداکثر پا مال شده اند. ما میگوئیم: حتماً و در عین حال خاطرنشان میسازیم که «سوابدا» بدون شک خواهان سفله کاری نبوده بلکه عکس آنرا میخواهد. ولی تنها نیات حسنه کافی نیست. — برای روشن شدن امور مربوط به شهر و بدست آمدن یک دورنمای مناسب برای تمام کار ما ابتدا لازمست این دورنما کاملاً بوجود آمده باشد و نه فقط بوسیله بحث بلکه بوسیله مثالهای بسیاری بطور محکم مستقر شده و استحکام و پابرجائی یک سنت را بدست آورده باشد. ما هنوز از این موضوع بسیار دوریم. و حال آنکه این موضوع از ابتدا یعنی پیش از آنکه بتوان در باره مطبوعات وسیع محلی فکر و یا صحبت کرد لازم است.

ثانیاً برای اینکه بتوان امور مربوط به شهر را واقعاً خوب و جالب توجه نوشت لازم است با اینکارها فقط از روی کتاب آشنا نبوده بلکه بخوبی با آن آشنائی داشت. در صورتیکه در تمام روسیه سوسیال دموکراتهائی که این آشنائی را داشته باشند تقریباً وجود ندارند. برای اینکه بتوان امور مربوط به شهر و دولت را در روزنامه (البته نه در رساله ساده) نوشت، باید مدارک تازه و همه جانبه ای در دست داشت که بتوسط شخص کاردانی گردآوری و تهیه شده باشد. برای گرد آوردن و تهیه چنین مدارکی هم «دموکراسی بدوی» یک محفل بدوی، که در آن همه کارها را همه میکنند و سرگرم بازی مراجعه به آراء عمومی (رفراندم) هستند، کافی نیست. برای انجام این امر ستادی از نویسندگان کارشناس، مخبرین کارشناس، ارتشی از خبرنگاران سوسیال دموکرات لازم است که با همه و هر جا رابطه برقرار سازند، بتوانند همه و هرگونه «اسرار دولتی» را (که کارمند دولتی روس آنقدر به آن میبالد و آنقدر آسان بروز میدهد) بدست آورند و در هر «پشت پرده» ای راه یابند: یک ارتش از اشخاصی لازمست که «برحسب شغل خود» موظف به حضور در همه جا و اطلاع از همه چیز باشند. و ما، که حزب مبارزه علیه هرگونه ستم اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و ملی هستیم، میتوانیم و باید ارتشی از اشخاصی که از همه چیز باخبرند بیابیم و آنها را گرد آوریم و تعلیم دهیم و بسیج کنیم و روانه عرصه کارزار سازیم، — اما همه این کارها را هنوز باید انجام داد! و حال آنکه در اکثریت هنگفتی از نقاط در این زمینه نه فقط قدمی هم برداشته نشده بلکه چه بسا حتی لزوم انجام اینکار را هم درک نکرده اند. بیائید در مطبوعات سوسیال دموکراتیک ما مقالات و مراسلات و افشاگریهای زنده جالب توجهی در باره کارها و سفله کاریهای دیپلوماسی، نظامی، کلیسائی، شهری، مالی و غیره و غیره جستجو کنید: شما تقریباً هیچ چیز پیدا نمیکنید یا خیلی کم می یابید (۷۳*.) و برای همین است که «من همیشه فوق العاده عصبانی میشوم وقتیکه کسی می آید و یکمشت سخنان بسیار زیبا و شیوا» بر زبان میراند حاکی از اینکه برای «هر محل اندک با اهمیتی که کارگران در آنجا گرد آمده اند» روزنامه هائی لازم است که بی ترتیبی های مربوط به کارخانه، یا شهر و یا امور دولتی را افشاء

نمایند!

تفوق مطبوعات محلی بر مطبوعات مرکزی یا علامت فقر است یا تجمل. فقر – زمانی است که جنبش هنوز قوایی برای تولید بزرگ فراهم ننموده، هنوز در خرده کاری سرگردان و تقریباً در «جزئیات زندگی فابریک» غرق است. تجمل – زمانی است که جنبش وظیفه افشاء و تبلیغ همه جانبه را دیگر کاملاً فیصله داده و بنابراین غیر از ارگان مرکزی، ارگانهای متعدد محلی دیگری هم مورد لزوم میباشد. حال بگذار هرکس برای خودش این موضوع را حل کند که آیا در موقع کنونی تفوق جراید محلی ما حاکی از چیست. و اما من، برای اینکه راهی برای سوء تعبیر باقی نماند، به تلخیص نتیجه گیریهای خود اکتفا مینمایم. تاکنون اکثریت سازمانهای محلی ما تقریباً فقط و فقط درباره ارگانهای محلی اندیشیده و تقریباً فقط در سر آنها فعالانه کار میکنند. این یک امر غیر عادیست. باید برعکس باشد: لازمست که عمده فکر اکثریت سازمانهای محلی در باره ارگان سراسر روسیه ای باشد و برای آن کار کنند. تا زمانی که این وضع نباشد ما نمیتوانیم حتی یک روزنامه هم تأسیس کنیم که حقیقتاً تا اندازه ای قادر باشد بوسیله تبلیغات همه جانبه در مطبوعات به جنبش خدمت کند. ولی وقتی این وضع بوجود آید – آنگاه بخودی خود بین ارگان ضروری مرکزی و ارگانهای ضروری محلی مناسبات عادی برقرار خواهد گردید.

* * *

در نظر اول ممکن است چنین بنظر آید که نتیجه گیری دائر به لزوم انتقال مرکز ثقل از فعالیت محلی به فعالیت سراسر روسیه ای بخصوص در مورد مبارزه اقتصادی مصداقی ندارد: در اینجا دشمن مستقیم کارگران تک تک کارفرمایان یا گروهی از آنها هستند که با یکدیگر بوسیله سازمانی مربوط نیستند که ولو اندکی همانند سازمان تمام عیار نظامی و کاملاً تمرکز یافته حکومت روس، این دشمن بلاواسطه ما در مبارزه سیاسی باشد که تا جزئیاتش با اراده واحدی رهبری می شود.

ولی موضوع اینطور نیست. مبارزه اقتصادی – چنانکه بارها باین موضوع اشاره نموده ایم – مبارزه حرفه ای است و ازاینرو ایجاب میکند که کارگران نه فقط برحسب محل کار بلکه برحسب حرفه نیز متحد شوند. و هر قدر اتحاد کارفرمایان ما در انواع انجمنها و سندیکاها سریعتر پیشرفت حاصل مینماید بهمان اندازه هم این اتحاد حرفه ای بشکل مبرم تری لازم میشود. پراکندگی و خرده کاری ما به تمام معنی مانع این اتحاد میگردد، زیرا برای عملی شدن آن سازمان واحدی از انقلابیون در سراسر روسیه لازم است که قادر باشد رهبری اتحادیه های کارگران سراسر روسیه را بر عهده گیرد. ما در بالا راجع به نوع سازمانی که برای نیل باین مقصود

مطلوب است، بحث نمودیم و اینک فقط چند کلمه ای بمناسبت طرح مسئله مطبوعات مان به آن علاوه مینمائیم.

اینک در هر روزنامه سوسیال دموکراتیک باید ستونی در باره مبارزه حرفه ای (اقتصادی) وجود داشته باشد، — گمان نمیروود برای کسی مورد شبهه باشد. ولی رشد جنبش حرفه ای ما را وادار میسازد که در باره مطبوعات حرفه ای نیز فکری بکنیم. لیکن بنظر ما چنین می آید که در باره جراید حرفه ای در روسیه عجالتاً، بغیر از موارد قلیل استثنائی، جای سخنی هم نمیتواند باشد: این — تجمل است و حال آنکه ما اغلب قوت لایموتی هم در بساط نداریم. برای ما آن شکل مطبوعات حرفه ای که مناسب با شرایط کار غیر علنی است و اکنون نیز مورد لزوم است همانا باید رساله های حرفه ای باشد. در این رساله ها میبایستی مدارکی علنی (۷۴*) و غیر علنی راجع به موضوع شرایط کار در صنف معین، راجع به تفاوتی که از این نقطه نظر بین نقاط مختلف روسیه وجود دارد، راجع به خواست های عمده کارگران حرفه معین، راجع به نقص قوانین مربوط به حرفه مزبور، راجع به موارد مهم مبارزه اقتصادی کارگران این حرفه و راجع به مبادی کار و وضع کنونی و نیازمندیهای سازمان حرفه ای آنها و غیره گردآوری و مرتباً دسته بندی شود. در صورت وجود یک چنین رساله هائی اولاً مطبوعات سوسیال دموکراتیک ما از یک دنیا چیزهای جزئی که فقط مورد علاقه کارگران یک حرفه بخصوص است خلاص خواهند شد؛ ثانیاً این رساله ها نتایج تجربه ما را در مورد مبارزه حرفه ای ثبت کرده و مدارک گرد آورده شده را که اکنون در میان اوراق بسیار و مراسلات متفرقه به تمام معنی از میان میروود نگاهداری خواهد نمود و این مدارک را تلخیص خواهد کرد؛ ثالثاً این مدارک خواهد توانست برای مبلغین به مثابه یک نوع دستور کار باشد، زیرا شرایط کار نسبتاً آهسته تغییر می یابد، خواست های اساسی کارگران حرفه معین فوق العاده ثابت است (خواست های بافندگان بخش مسکو در سال ۱۸۸۵ و پتربورگ در سال ۱۸۹۶ را با هم مقایسه کنید) و مجموع این خواستها و نیازمندیها میتواند طی سالها برای تبلیغات اقتصادی در جاهای عقب مانده و یا میان قشرهای عقب مانده کارگران دستور بسیار خوبی باشد؛ مثالهای اعتصابات موفقیت بخش در یک ناحیه، آمار مربوط به سطح بالاتر زندگی و شرایط بهتر کار در یک محل، کارگران جاهای دیگر را هم به مبارزه تازه و تازه ای تشویق میکند؛ رابعاً سوسیال دموکراسی، پس از اینکه ابتکار تعمیم مبارزه حرفه ای را بدست خود گرفت و بدینطریق رابطه جنبش حرفه ای روس را با سوسیالیسم مستحکم نمود، در عین حال کوشش خواهد کرد که فعالیت تردیونیونی ما در جمع کل فعالیتهای سوسیال دموکراتیک ما نه سهم خیلی کم و نه سهم خیلی زیاد داشته باشد. برای سازمان محلی، اگر از سازمانهای شهرهای دیگر مجزا باشد، رعایت تناسب صحیح بسیار دشوار و گاهی حتی غیر ممکن است (مثال «رابوچایا میسل») نشان میدهد که تا چه درجه عجیبی ممکن است در این مورد راه مبالغه بسوی

تردیونیویسم پیموده شود). ولی برای سازمان سراسر روسیه ای انقلابیون، که پیوسته از نقطه نظر مارکسیسم پیروی مینماید و تمام مبارزه سیاسی را رهبری میکند و ستادی از مبلغین حرفه ای در اختیار خود دارد تعیین این تناسب صحیح هرگز مشکل نخواهد بود.

* زیرنویس ها

(۵۹*) «رابوچایا میسل» و «رابوچیه دلو» و بخصوص «پاسخ» به پلخانف.
(۶۰*) جزوه «چه کسی انقلاب سیاسی را انجام میدهد؟» مندرجه در مجموعه «پرولتارسکایا باربا» («مبارزه پرولتری») که در روسیه منتشر شده است. این جزوه بتوسط کمیته کیف نیز تجدید چاپ شده است.

(۶۱*) رساله «احیای انقلابیگری» از انتشارات روزنامه «سوابودا».

(۶۲*) رجوع شود به جلد پنجم کلیات، ص ۶ - ۵. ت.

(۶۳*) مبارزه «ایسکرا» با علف های هرز موجب شد که «رابوچیه دلو» علیه «ایسکرا» این حمله خشم آلود را بکند: «ولی برای «ایسکرا» تلاشهای ناچیز عمال زوباتف جهت «مجاز نمودن» جنبش کارگری بیشتر شاخص زمانست تا این حوادث عظیم (بهاره)؛ این واقعیات درست گواه برآنند که جنبش کارگری در نظر حکومت بمیزان بسیار تهدید آمیزی رسیده است» («دو کنگره»، ص ۲۷ - ۲۸) گناه همه اینها بگردن «دگماتیسیم» این متعصبینی است که «گوششان به فرامین آمرانه زندگی شنوا نیست». اینها با سماجت تمام میخواهند ساقه های یک ذرعی گندم را نادیده بگیرند و دارند با علف های هرز یک وجبی می جنگند! آیا این «احساس مخلوط و مخدوشی از دورنمای آینده جنبش کارگری روس» (همانجا ص ۲۷) نیست؟

(۶۴*) در اینجا فقط اینموضوع را گوشزد مینمائیم که آنچه ما در خصوص «تکان از کنار» و راجع به همه قضاوتهای بعدی «سوابودا» در مورد سازمان گفته ایم تماماً به همه اکونومیستها و از آنجمله به «رابوچیه دلوئی ها» نیز مربوط است، زیرا آنها عده ای همان نظریات را در مورد مسائل سازمانی فعالانه موعظه و از آن دفاع میکردند و عده ای هم بسوی این نظریات میلغزیدند.

(۶۵*) در مورد «سوابودا» شاید این اصطلاح از اصطلاح پیشین صحیح تر باشد، چونکه در رساله «احیاء انقلابیگری» از تروریسم دفاع میشود و در مقاله مورد بحث از «اکونومیسم». در باره «سوابودا» بطور کلی میتوان گفت که - تمایل آتشینی دارد ولی بختش یاری نمیکند بهترین مقدمات کار و بهترین نیات ولی حاصل کار در هم فکری؛ و علت عمده این در هم فکری آنستکه «سوابودا» از ادامه کاری در امور سازمانی دفاع میکند ولی نمیخواهد راجع به ادامه کاری در

فکری انقلابی و تئوری سوسیال دموکراسی چیزی بدانند. کوشش برای زنده کردن فرد انقلابی حرفه ای («احیاء انقلابی گری») و برای حصول این مقصود اولاً پیشنهاد ترور تهییج کننده و ثانیاً پیشنهاد ایجاد «سازمانی از کارگران میانه حال» نمودن («سوابودا» شماره ۱ ص ۶۶ و صفحه بعدی)، سازمانی که کمتر «از کنار بتکان آیند»، در حقیقت معنایش اینست که انسان برای گرم کردن منزل خویش تمام در و تخته های خود منزل را بشکند.

(۶۶*) مثلاً اخیراً در میان نظامیان بی شک و شبهه جنب و جوش دموکراتیکی دیده میشود که تا اندازه ای نتیجه وقوع مکرر مبارزه در خیابانها علیه «دشمنانی» از قبیل کارگران و دانشجویان میباشد. همینکه قوای موجوده اقتضا نماید ما حتماً باید به ترویج و تبلیغ میان سربازان و افسران و به ایجاد «سازمانهای نظامی» در داخل حزب خود توجه بسیار جدی مبذول داریم.

(۶۷*) بخاطر دارم که رفیقی برایم نقل میکرد چگونه یکنفر بازرس فابریک که آماده بود به سوسیال دموکراسی همراهی نماید و همراهی هم میکرد بتلخی شکایت مینمود که نمیداند آیا «اطلاعات» وی به مرکز حقیقی انقلابی میرسد یا نه و یاری او تا چه درجه لازمست و تا چه درجه ای خدمات کوچک جزئی وی ممکن است مورد استفاده قرار گیرد. هر پراتیسینی البته از اینگونه اتفاقات بارها دیده است و میداند که چگونه خرده کاری ما، متفقین ما را از دست ما میگرفته است و حال آنکه این خدمات را که بطور جدا جدا «جزئی» ولی ارزش مجموع آنها از حد فزونست نه تنها مستخدمین و مأمورین فابریک بلکه مستخدمین پست و راه آهن و گمرک و کسانی از میان اشراف و کشیش ها و از همه بخش های دیگر و حتی از پلیس و دربار هم ممکن بود به ما بکنند و میکردند! اگر ما حالا دارای یک حزب واقعی و یک سازمان حقیقتاً مبارز انقلابیون میبودیم، کار تمام این «مددکاران» را یکسره نمیکردیم، عجله نمیداشتیم که همیشه و حتماً آنها را به قلب «کارهای غیر علنی» بکشیم، بلکه برعکس، در نظر میگرفتیم که بسیاری از دانشجویان بعنوان «مددکار» یعنی مأمور دولت بیشتر میتوانند به حزب فایده برسانند تا بعنوان انقلابیون «کوتاه مدت». و لذا آنها را حفظ میکردیم و حتی مخصوصاً اشخاصی را برای چنین وظائفی تهیه و آماده مینمودیم. اما تکرار میکنم که این تاکتیک را فقط سازمانیکه کاملاً پایدار و از حیث قوای فعال کمبودی نداشته باشد میتواند بکار برد.

(۶۸*) «سوابودا»، شماره ۱، مقاله «سازمان»، ص ۶۶: «پیکر عظیم کارگری با گامهای سنگین خویش راه را برای تمام خواست هائی که بنام کار روسیه (کلمه کار حتماً با حرف بزرگ شروع میشود!) بمیان کشیده میشود هموار خواهد نمود». همین مؤلف بانگ میزند که: «من هرگز نسبت بروشنفکران نظر خصومت آمیزی ندارم، اما...» (این اما همان امائی است که شچدرین آنرا با این عبارت ترجمه کرده است: گوش بالاتر از پیشانی نمیروید!)... «اما من همیشه فوق العاده عصبانی میشوم وقتی که کسی می آید و یک مشت سخنان بسیار زیبا و شیوا میگوید و

میخواهد که این سخنان را بعنوان علامت زیبایی و خواص دیگر خودش (او؟) تلقی نمایند)... (ص ۶۲). آری، منم از اینموضوع «همیشه فوق العاده عصبانی میشوم»...

(۶۹*) رجوع شود به رساله «وظایف سوسیال دموکراتهای روس» ص ۲۱ جروبحت با پ. ل. لاوروف. (رجوع شود به صفحه ۶۸ این کتاب. مترجم). رجوع شود به فایل تحت عنوان «مبارزه در راه ایجاد حزب کارگر... بخش اول رساله «وظایف سوسیال...» از اول قسمت: «وقتی ما ثابت میکنیم که پرولتاریا، که... تا آخر قسمت: «سوم این تفاهم از اینجا ناشی میشود که...» _ حجت».

(۷۰*) «وظایف سوسیال دموکراتهای روس» ص ۲۳. (رجوع شود به صفحه ۶۹ این کتاب. مترجم). «از قسمت: «سوم این تفاهم از اینجا ناشی میشود که... تا آخر قسمت: «اما اگر آنها (سوسیال دموکراتها) مجبور شوند...» _ حجت» ضمناً باز هم دلیل دیگری هست که نشان میدهد «رابوچیه دلو» یا آنچه را که خود میگوید نمیفهمد و یا اینکه نظریات خود را «بنابه وزش نسیم» تغییر میدهد. در شماره اول «رابوچیه دلو» با حروف برجسته چنین نوشته شده است: «ماهیت مندرجات رساله کاملاً با برنامه هیئت تحریریه «رابوچیه دلو» تطبیق مینماید» (ص ۱۴۲). واقعاً؟ آیا این نظریه که نخستین وظیفه جنبش توده ای را نمیتوان سرنگون ساختن حکومت مطلقه قرار داد با آنچه که در رساله «وظایف» نوشته شده است تطبیق مینماید؟ آیا تئوری «مبارزه اقتصادی علیه کارفرمایان و حکومت» با این رساله تطبیق مینماید؟ آیا تئوری مراحل با آن تطبیق میکند؟ خواننده خود قضاوت کند، آیا ارگانیکه «تطبیق» را به این طرز من در آوردی میفهمد میتوان گفت که دارای استواری اصولی است.

(۷۱*) رجوع شود به «گزارش به کنگره پاریس» ص ۱۴؛ «از آتموقع (سال ۱۸۹۷) تا بهار سال ۱۹۰۰ در نقاط مختلف ۳۰ شماره روزنامه گوناگون نشر شده... بطور متوسط در هر ماه بیش از یک شماره روزنامه از چاپ بیرون می آمده است».

(۷۲*) این فقط بنظر دشوار می آید. در حقیقت امر هیچ محفل محلی نیست که امکان نداشته باشد بطور فعال دست به انجام این و یا آن وظیفه مربوط به فعالیت سراسر روسیه ای بزند. «نگو: نمیتوانم، بگو: نمیخواهم».

(۷۳*) برای همین است که حتی وجود بهترین ارگانهای محلی نیز کاملاً نقطه نظر ما را تأیید مینماید. مثلاً «یوژنی رابوچی» روزنامه بسیار خویست که نمیتوان از لحاظ اصولی آنرا متهم به ناپایداری نمود. ولی در اثر ندرت انتشار و کثرت وقوع سوانح موفق نشد آنچه را که میخواست برای جنبش محلی بدهد. معلوم شد آنچه که در حال حاضر برای حزب بیشتر از همه ضروریست _ یعنی طرح اصولی مسائل اساسی جنبش و تبلیغات سیاسی همه جانبه _ خارج از قوه یک ارگان محلی میباشد. و آنچه را هم که از قبیل مقالات راجع به کنگره صاحبان صنایع معدن و بیکاری

و غیره بطرز بسیار خوبی میداد، مدارکی که صرفاً جنبهٔ محلی داشته باشد نبود. این مدارک برای سراسر روسیه لازم بود نه اینکه فقط برای جنوب. چنین مقالاتی حتی در هیچیک از مطبوعات سوسیال دموکراتیک ما هم وجود نداشت.

(۷۴*) مدارک علنی در این مورد مخصوصاً مهم است و ما در امر جمع آوری و توانائی استفاده از آن بویژه عقب مانده ایم. مبالغه نیست اگر بگوئیم که تنها از روی مدارک علنی هنوز میتوان بنحوی یک رسالهٔ حرفه ای نگاشت، لیکن تنها از روی مدارک غیر علنی - ممکن نیست. ما، با گردآوری مدارک غیرعلنی از کارگران دربارهٔ آن نوع مسائلی که «رابوچایا میسل» درج نموده، مقدار گزافی از نیروی یکنفر انقلابی را (که در این مورد یکنفر کارکن علنی بخوبی میتواند جانشین وی شود) بیهوده تلف میکنیم و باوجود این هیچگاه مدارک خوبی هم بدست نمیآوریم زیرا برای کارگرانیکه اکثر اوقات فقط از یک شعبهٔ یک فابریک بزرگ اطلاع دارند و تقریباً همیشه از نتایج اقتصادی باخبرند نه از شرایط عمومی و موازین کار خود، کسب معلوماتی که کارمندان فابریک، بازرسها، پزشکان و امثال آنها در اختیار دارند و چه بسا ضمن اخبار کوچک جراید و در نشریه های ویژهٔ صنعتی، بهداری، زمستوها و غیره پراکنده است، غیرممکن است.

گوئی «تجربهٔ اولیه»ام، که هرگز آنها تکرار نخواهم کرد، هم اکنون جلوی چشم است. چندین هفته میکوشیدم تا از کارگریکه پیش من می آمد «با حرص و ولع تمام» از وضع یک کارخانهٔ بزرگ که او در آنجا کار میکرد پرسش و تحقیق کنم. گرچه من ولو با دشواری بسیاری هم بود یک طوری موفق به تشریح وضع کارخانه (فقط یک کارخانه!) شدم لیکن گاه میشد که کارگر مذکور در پایان کار، در حالیکه عرق خود را پاک میکرد، لبخندزنان میگفت: «برای من گذراندن ساعتها اضافه کار از جواب دادن بسئولات شما آسانتر است!»

هر قدر ما با انرژی زیادتری مبارزهٔ انقلابی بکنیم، همانقدر بیشتر دولت ناگزیر میگردد قسمتی از کار «حرفه ای» را بصورت مجاز در آورد و بدینوسیله قسمتی از بار را از دوش ما بردارد.

* توضیحات

(۷۷) آفاناسی ایوانویچ و پولخاریا ایوانونا - از خانوادههای پدرشاهی ملاکین خرده پای ولایات روسیه بودند که در داستان ن. گوگل موسوم به «ملاکین کهنه اشراف» توصیف شده است.

(۷۸) لنین فعالیت انقلابی خود را در پتربورگ در سالهای ۱۸۹۳-۱۸۹۵ در نظر دارد.

(۷۹) زمله ولیائیها - یا ناردنیکها یعنی اعضای تشکیلات خرده بورژوازی انقلابی «زملیای ولیا» («زمین و اراده») این تشکیلات در سال ۱۸۷۶ تأسیس شده بود. زمله ولیائیها از این قصور

غلط ماخذ می‌گرفتند که نیروی عمده انقلابی در کشور طبقه کارگر نبوده بلکه دهقانان هستند، راه
بطرف سوسیالیسم از طریق ایشینهای (کمونها) دهقانی است، سرنگون ساختن حاکمیت تزاری و
ملاکین را فقط میتوان از طریق «شورشهای» دهقانی انجام داد. آنها بمنظور برانگیختن دهقانان به
مبارزه برضد ترور و ترویج نظریات خود به ده یا باصطلاح «بین مردم» می‌رفتند (عنوان
«ناردنیکها» نیز از همین جا پیدا شده است زیرا در روسی کلمه «نارود» یعنی «مردم»). لیکن
دهقانان از نظریات ناردنیکها چیزی دستگیرشان نشد و از پی آنها برفتند. از اینجا بود که
ناردنیکها تصمیم گرفتند بدون مردم و با نیروی خود و از طریق قتل فرد نمایندگان حکومت
مطلقه علیه این حکومت به مبارزه بپردازند. مبارزه ای که در داخل سازمان «زملیای ولیا» بین
طرفداران شیوه جدید مبارزه و طرفداران تاکتیک قدیمی ناردنیکی جریان داشت در سال ۱۸۷۹
حزب را به دو قسمت منشعب نمود: «نارودنایا ولیا» (رجوع شود به توضیح ۳۴) و «چرنی پردل».

﴿ادامه دارد. حجت. ب﴾